

ارزشیابی کلان: از تئوری تا عمل

برایان پی.ان. بیون
ترجمه: غلامرضا عزیزی و زهرا ضرغامی

چکیده

در حوزه آرشیو، ارزشیابی یکی از فرایندهای مهم است که مشخص می‌کند کدام یک از سوابقی که به آرشیوها منتقل شده‌اند دارای ارزش نگاه‌داری دائمی هستند و کدام یک از آنها باید از چرخه حیات اداری خارج شوند. در دهه‌های اخیر، نظریه‌های متفاوتی درباره ارزشیابی در حوزه آرشیو معرفی شده است. ارزشیابی خرد و ارزشیابی کلان از مهم‌ترین نظریه‌هایی هستند که در این حوزه مطرح شده‌اند. در این مقاله، نظریه ارزشیابی کلان معرفی و مورد بحث قرار گرفته است. در این مقاله چهار مبحث مهم مطرح می‌شوند: اول، معنای ارزشیابی کلان از دیدگاه تری کوک معرفی شده و نقش آن را در منطبق ساختن نظریه‌های مخالف در زمینه ارزشیابی تشریح می‌کند. دوم، ابهامات موجود در نظریه ارزشیابی کلان را توضیح می‌دهد. سوم، بر لزوم پایداری در استانداردهای ارزشیابی تأکید می‌کند و چهارم، نشان می‌دهد که تدوین استانداردهای ارزشیابی آرشیوی فقط بر اساس نظریه‌ها امکان‌پذیر نیست و لازم است در تدوین این استانداردها از تجربیات متخصصان این حوزه استفاده کرد.

کلیدواژه‌ها

سوابق آرشیوی، آرشیو الکترونیکی، استاندارد ارزشیابی آرشیوی، ارزشیابی خرد، ارزشیابی کلان.

آرشیو ملی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۰؛ صص: ۳۲-۷۹

ارزشیابی کلان: از تئوری تا عمل^۱

برایان پی.ان. بیون^۲

ترجمه: غلامرضا عزیزی^۳ و زهرا ضرغامی^۴

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Beaven, Brian P.N.. Macro-Appraisal: From Theory to Practice. *Archivaria*, [S.l.], jan. 1999. ISSN 1923-6409. Available at: <<https://archivaria.ca/index.php/archivaria/article/view/12721/13900>>. Date accessed: 11 Nov. 2017.

2. Brian P.N. Beaven

از تمام همکاران حاضر و سابق خود در آرشیو دولتی و اداره تعیین تکلیف سوابق آرشیو ملی کانادا برای همکاری‌ها، انتقادات و الهام‌های آن‌ها تشکر می‌کنم. همه این افراد در انجام این کار به من کمک کردند اما مسئولیت هرگونه خطا و اشتباه در این کار به عهده من است. نظرات بیان شده در این مقاله، نظر شخصی من بوده و نماینگر نظرات آرشیو ملی کانادا یا مدیریت آن نیست. این پند نورمان میلر که می‌گوید: «وقتی مردی به پنجاه سالگی می‌رسد، حق دارد اشتباهات و خطاهای بزرگی مرتکب شود» باعث شد تا تدوین این مقاله را با آرامش بیشتری انجام دهم. لازم به یادآوری

ارزشیابی کلان به‌عنوان گزینه‌ای برای استاندارد ارزشیابی آرشیوی

در آرشیوها استانداردها به روشی برای زندگی تبدیل شده‌اند. معرفی فناوری‌های جدید باعث تغییر عملکرد آرشیوها به‌عنوان مرجع در سازمان‌های بزرگتر شده و ضرورت تدوین استانداردها برای شبکه اولیه آرشیو الکترونیکی را ایجاد کرده است (Wilson, 1990-91). اتوماسیون منجر به پذیرش قوانین توصیف آرشیوی^۵ شده است. ترکیب استاندارد رسمی توصیف با برنامه‌های خودکار شده، ماهیت تنظیم، توصیف و کنترل ذهنی آرشیوی را تغییر داده است. ارزشیابی و انتخاب هم، به همان اندازه در معرض فشار قرار گرفته و نوآوری‌های دو دهه اخیر به‌طور عمده از ظهور فناوری، نشأت گرفته‌اند.

این مقاله با دیدگاه مثبت ولی تا حدی بدبینانه نسبت به این تغییرات، برخی مفاهیم و رویکردهای جدید درباره ارزشیابی سوابق را بررسی می‌کند. درحالی‌که بررسی روش‌های ارزشیابی و ارزشیابی کلان در سطح نظری لازم است، هدف اولیه این مقاله مباحثه نظری نیست. هدف این مقاله بیشتر شناسایی روش‌هاست؛ تحلیلی که با تجربیات عملی اخیر و برخی مطالعات موردی مفید، به‌دست آمده است. آنچه در ادامه این مقاله می‌آید بررسی ارائه چارچوب بالارزش و عملی برای استانداردسازی فعالیت‌های حرفه‌ای بر اساس هر کدام از رویکردهای ارزشیابی مبتنی بر پایه‌های نظری مستحکم است.



این مقاله شامل چهار مبحث مرتبط است. اول، ارزشیابی کلان. ارزشیابی کلان در معنای صحیح به شکلی که تری کوک^۱ تعریف و تدوین کرده، به اندازه کافی گسترده است تا نظریه‌های بالقوه مخالف را تطبیق دهد؛ به اندازه کافی باز است تا بهترین روش‌های را حفظ کند و به اندازه کافی دقیق است تا امکان بررسی چالش‌های مرتبط با فراهم‌آوری آرشیوی را که بر اثر تغییر اجتناب‌ناپذیر فناوری مطرح می‌شوند، برای آرشیوها فراهم آورد. دوم، نظریه ارزشیابی کلان در هسته خود شامل ابهاماتی است که برای اطمینان یافتن از تنش سازنده در سطح روش‌شناختی به کار گرفته می‌شوند. این ابهامات در رفع تضاد بین آنچه که ممکن است نظریه‌پردازان آرشیوی به عنوان تضاد اصلی بین تمرکز سنتی و مبتنی بر سوابق روش‌های ارزشیابی سنتی آمریکای شمالی ببینند و بینش‌های جدید مبتنی بر نظریه که بر زمینه تولید تمرکز کرده و مراحل شناسایی سوابق آرشیوی لازم و کافی را توجیه می‌کند، پدیدار شده‌اند. موضوع دوم مخصوصاً از نظر حجم روزافزون منابع موجود (هم سوابق و هم غیرسوابق) که از مشخصه‌های عصر اطلاعات است، اهمیت دارد. سوم، همزمان این نظریه یک الزام درونی برای پایداری ایجاد می‌کند؛ این الزام، ابهامات ذهنی این نظریه به عنوان تشکیل‌دهنده مبنای استانداردهای روش‌ها را تهدید می‌کند و سرانجام، نمی‌توانیم استانداردهای ارزشیابی را بر اساس نظریه‌ها بنا گذاریم؛ این موضوع یکی از مسائل مهمی است که درباره آن صحبت خواهد شد. اگر برای تعیین حیطة و سمت‌وسوی جست‌وجوی استانداردهای حرفه‌ای برای ارزشیابی بر مباحث نظری تکیه کنیم، شغل و حرفه خود را به خطر می‌اندازیم. با ورود به قرن بیست و یکم اگر لازم است روش ارزشیابی کامل را تعریف کنیم، کارمندان معمولی آرشیو باید فعالانه در مباحثه شرکت داشته باشند. در نهایت، اگر عمل ارزشیابی دچار نقصان شده است پس خود سابقه هم دچار نقصان شده و اگر سابقه دچار نقصان شده باشد، این حرفه هرگز به مقصود راهبردی خود نمی‌رسد. البته ممکن است بیشتر آرشیوداران به متخصصان اطلاعات یا دیگر ساختارهای نظری پیشرفته مانند فلسفه پست‌مدرن، تبدیل شوند.

برای جهت‌دهی به این بحث، تمرکز بر یک پرسش اساسی مفید است: نظریه و روش ارزشیابی کلان - که اندیشمندان و کارمندان آرشیو در دو دهه اخیر (و مخصوصاً توسط تری کوک) معرفی کرده‌اند - تا چه اندازه می‌تواند پایه و اساس دقیق و شرایط پیش‌زمینه‌ای لازم برای تدوین روش‌ها و معیارهای استاندارد ارزشیابی را ارائه دهد؟ از دیدگاه یک کارمند این پرسش به چهار موضوع فرعی تقسیم می‌شود. محدودیت‌هایی که ارزشیابی کلان ایجاد می‌کند، کدام است؟ اگر ارزشیابی کلان به بخش جدایی‌ناپذیر یک استاندارد تبدیل شود، دیگر نظریه‌های ارزشیابی چه خواهند شد؟ آیا رویکرد ارزشیابی کلان پایه و اساس آشکار و دقیقی است که کل بسترهای روش‌شناختی بر اساس آن ایجاد شوند؟ و از همه مهم‌تر، آیا پیروی از

است که این مقاله بدون الهام و راهبری حرفه‌ای تری کوک در طول دهه‌های دهه‌ها که به عنوان آرشیودار مشغول به کار بودم، امکان‌پذیر نبود. از تری کوک برای انتقادات او از خلاصه این مقاله که در همایش مشترک بین انجمن آرشیوداران کانادا و انجمن آرشیوداران انتاریو در ژوئن سال ۱۹۹۹ در لندن ارائه دادم، تشکر ویژه می‌کنم. دان مک‌تولد نیز انتقادات و ویرایش‌های سازنده‌ای روی این مقاله داشت.

۳. عضو هیئت علمی، رئیس پژوهشکده اسناد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: greazizi@yahoo.com
۴. کارشناس ارشد زبان انگلیسی، پژوهشگر پژوهشکده اسناد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: zarghami_z@yahoo.com

5. Rules for Archival

Description (RAD)

۶. به یادداشت‌های گسترده کتاب‌شناختی تری کوک درباره این موضوع در مقاله زیر مراجعه کنید:

“What is Past is Prologue: A History of Archival Ideas Since 1898, and the Future Paradigm Shift,” *Archivaria* 43 (Spring 1997), pp. 7-63.

مهم‌ترین نویسندگانی که از کار آن‌ها در تدوین نظریه و روش‌شناسی ارزشیابی پست-شلیترگ استفاده کردم عبارتند از:

F. Gerald Ham, Richard Cox, Helen Samuels, Frank Boles, David Bearman, Kenneth Thibodeau and, in Canada, Terry Cook, Richard Brown, Barbara L. Craig, Terry Eastwood, Luciana Duranti, and Heather MacNeil.

1. Terry Cook



1. Banff

۲. تمرکز بخش اعظمی از این بحث بر دومین جلسه «حرفه آرشیواری در عصر اطلاعات» بود. مهم‌ترین مشارکت‌کنندگان در این بحث هرو باشتین، ریچارد جی. کاکس، سو گارول و پی. ماناپری بودند. برای اطلاعات بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

Hervé Bastien, "Standardizing the Appraisal and Selection Process".

Richard J. Cox, "Standardizing Archival Practices: A Tool for the Information Age".

Sue Gavrel, "Information Technology Standards: Tools for the Archivist".

P. Manamperi, "Ramp Studies: Their Present and Future Direction as a Tool to Foster the Standardization of Practices on the International Level," *Archivum XXXIX* (Proceedings of the 12th International Congress on Archives, Montreal, September, 1992).

۳. در این کار فقط به مقاله اولیه بیرمن اشاره کرده‌ام که با همکاری مارگارت هداستوم نوشته است:

"Reinventing Archives for Electronic Records: Alternative Delivery Systems," in Margaret Hedstrom, ed., *Electronic Records Management Program Strategies: Archives and Museum Informatics Technical Report 18* (Pittsburgh, 1993), and his original formulation in David Bearman and Richard H. Lytle, "The Power of the Principle of Provenance," *Archivaria* 21 (Winter 1985-86), pp. 14-27.

مباحث بیرمن درباره نیاز به اطمینان از «ثبات‌پذیری» در سامانه‌های اسناد الکترونیکی از طریق به‌کارگیری اصل منشأ و کاربردهایی که الزامات اسناد الکترونیکی

استاندارد ارزشیابی شمشیر دو لبه‌ای است که علاوه بر تحقق پتانسیل‌های حرفه‌ای، دربردارنده خطرات نیز هست؟ ممکن است چنین باشد. چگونگی به‌حداقل رساندن خطرات و به‌حداکثر رساندن مزایا می‌تواند موضوع باارزشی برای تحقیق باشد.

مباحثه‌های جهانی در سطح نظری، باعث افزایش مدل‌های رقابتی شده اما در عین حال باعث افزایش درجه همگرایی نیز شده است. استانداردهای ارزشیابی یکی از مهم‌ترین موضوعات در کنفرانس انجمن آرشیوآوران کانادا (ACA) در بنف^۱ در سال ۱۹۹۱ و کنگره بین‌المللی آرشیو در مونترال در سال ۱۹۹۲ بود^۲. کار اصلی دیوید بیرمن و پروژه پیتزبورگ، مباحثه نظری دوربرد را درباره مفهوم فناوری اطلاعات برای ارزشیابی و موقعیت آینده این حرفه برانگیخته است^۳. یکی از پروژه‌های دانشگاه بریتیش کلمبیا، پژوهش درباره الزامات برای کسب اطمینان از اعتبار سوابق الکترونیکی است که در سال ۱۹۹۴ آغاز و منجر به انجام پروژه بین‌المللی اینترپرس^۴ به سرپرستی کانادا شد. این ابتکار، آشکارا معیارها و استانداردهای ارزشیابی به‌عنوان بخشی از یک رویکرد جدایی‌ناپذیر در تعیین الزامات موردنیاز برای حفظ و نگهداری بلندمدت سوابق الکترونیکی به‌عنوان مدارک آرشیوی را دربرمی‌گیرد^۵ (MacNeil, 1999). با توجه به محل مرکزی پروژه اینترپرس، این احتمال وجود دارد که در استاندارد تدوین‌شده معیارهای سطح بالا ارائه شود که منبعی برای مباحث آتی درباره استانداردهای ارزشیابی باشد.

تحول در کار استانداردسازی ارزشیابی در گرایش‌های سازمان‌های آرشیوی بزرگ در استرالیا، کانادا، ایالات متحده و هلند نیز به چشم می‌خورد. این سازمان‌ها رویکردهایی برای ارزشیابی اتخاذ کرده‌اند که بر تحلیل زمینه اصلی، تمرکز دارد. سازمان جهانی استاندارد (ایزو) در حال تدوین استاندارد بین‌المللی مدیریت سوابق^۶ است که قید و بندهایی برای «ارزشیابی و تعیین تکلیف» را شامل می‌شود. استاندارد مدیریت سوابق استرالیا که مقدم بر پروژه ایزو انجام و باعث تسریع آن شده است، یک استاندارد ارزشیابی آرشیوی را ایجاد کرده که باید در تمام چرخه زندگی سوابق، از زمان تولید تا آرشیو شدن آن‌ها، به‌کار گرفته شود^۷. اگرچه این اطمینان وجود دارد که فعالیت‌های ایزو با فعالیت‌های انجام‌شده در حوزه آرشیوی تداخل نخواهند داشت، اما نتیجه اجتناب‌ناپذیر این کار، آغاز فرایندهایی در این حرفه برای بررسی مجدد و تعریف معنای معیارهای ارزشیابی آرشیوی، راهبرد فراهم‌آوری و روش‌شناسی ارزشیابی خواهد بود.

برخی روش‌های استانداردسازی محتمل بوده و در صورت اتخاذ رویکرد صحیح، ممکن است پیشرفت مثبتی باشند. پس مهم‌ترین سؤال این است که کدام نوع از استاندارد به بهترین شکل اتخاذ شده و ارتباط بین نظریه ارزشیابی کلان و روش‌شناسی آن برای شکل‌دهی استاندارد، چیست؟ آزادی شغلی ساختاری است که فقط به‌اندازه‌ای که مردم برای آن تلاش می‌کنند، دوام



برای فعالیتهای آرشویی در سطح نظری دارد، در مورد کل بحث حاضر درباره نظریه و عمل ارزشیابی، اهمیت بنیادی دارد. این موضوع صرف نظر از نظر موافق دانشجویان درباره تغییر موقعیت حرفه آرشواری در آینده، صادق است.

4. InterPARES

۵. «معیارهای ارزشیابی و روشهای انتخاب سوابق معتبر» یکی از چهار حوزه پژوهشی مهم پروژه اینترپرس است. چهار پرسش اساسی وجود دارد که باید به آنها پاسخ داد: تأثیر فناوری رقیمی بر ارزشیابی چیست؟ اسناد الکترونیکی چه زمانی باید ارزشیابی شوند؟ آیا لازم است اسناد الکترونیکی بیش از یکبار ارزشیابی شوند و در این صورت چه زمانی باید ارزشیابی شوند؟ چه کسی مسئول ارزشیابی است؟ معیارها، روشها و راهبردهایی که الزامات مفهومی مرتبط با کسب اطمینان از اصالت را برآورده می‌سازند، کدامند؟

۶. سازمان بین‌المللی استاندارد، کمیته فنی ۴۶: اطلاعات و مستندات، کمیته فرعی ۱۱: مدیریت آرشیوها/سوابق، که تحت عنوان ISO/TC ۴۶/SC ۱۱ شناخته می‌شود.

۷. بابت یادآوری این جنبه از ابتکارات استرالیا در آموزش پیشرفته «مؤسسه» در ارزشیابی آرشویی که در لندن، انتیاریو در ژوئن ۱۹۹۹ برگزار شد، به تری کوک مدیون هستم. تأکید پروژه‌های کنونی سازمان ایزو بر اجماع نظر اعضا درباره مدیریت سوابق و به تأخیر انداختن موضوع ارزشیابی آرشویی برای بعد است، اما این نکته حائز اهمیت است که استرالیا، مسئله ارزشیابی آرشویی را در کار خود مدنظر قرار داده است.

1. Kent Haworth

۲. این موضوع در همایش مشترک انجمن آرشیوداران کانادا و انجمن آرشیوداران انتاریو در ژوئن سال ۱۹۹۹ در لندن در مقاله‌ای تحت عنوان «استانداردهایی برای روشهای آرشویی در کانادا: مسائل کنونی و آتی» مطرح شد اما دفاع از استانداردهای حرفه‌ای قوی به رهبری هاورث در تدوین و اتخاذ قوانین توصیف آرشویی، کمک کرد.

3. Terry Eastwood

۴. همچنین به منبع زیر مراجعه کنید: Eastwood, "How Goes It with Appraisal?" Archivar 36 (Autumn 1993), pp. 111-21.

خواهد داشت. ایدئولوژی آزاداندیش حرفه ما مقاومت ندارد و انتخابها همیشه محدود هستند. با تأیید این موضوع، کار زیادی برای تعریف انتخابها و درک صحیح آنها در پیش داریم.

بحث آزاد و سازنده درباره استانداردسازی در میان حوزه‌های مجزا در کانادا، ضروری است. در این حالت یا می‌توانیم روی این پرسش در سطح مکالمات حرفه‌ای گسترده کنترل پیدا کنیم یا ممکن است مباحثاتی داشته باشیم که برخی نظریه‌پردازان یا مدیران آرشویی مطرح می‌کنند؛ افرادی که ممکن است ناآگاهانه دلایل منطقی برای مدیریت منسوخ «دستور و کنترل» بر اساس اصول ارزشیابی کلان «بالا به پایین» (که در قسمت‌های بعدی به تفصیل شرح داده خواهد شد) داشته باشند. این مقاله تلاشی می‌کند پیش از اینکه نظریه‌پردازان با منطق تحلیلی سخت‌خود، که می‌توان گفت غالباً از رشته‌های دیگر وام گرفته شده است، ما را از راه اصلی منحرف کنند، زمینه‌هایی برای کارمندان ارزشیابی آرشویی ایجاد کند.

همان‌طور که کنت هاورث^۱ سال‌ها پیش ادعا کرده، ارزش استاندارد به تسریع بلوغ حرفه‌ای است و استاندارد به‌عنوان پایان کار در نظر گرفته نمی‌شود بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف عمومی است.^۲ ارزشیابی کلان می‌تواند وسیله‌ای برای ارتقای استانداردهای آرشویی در سطح جهانی باشد. در حقیقت ارزشیابی کلان می‌تواند ابزاری برای ارتقای مباحثه حرفه‌ای باشد. در صورتی این امر اتفاق می‌افتد که ارزشیابی کلان به‌صورت عمومی تعریف شود تا این اطمینان به‌وجود آید که می‌تواند استاندارد برای به‌کارگیری پژوهش‌های مستقل باشد و به موجب آن کارمندان حقیقی ارزشیابی آرشویی قدرت می‌یابند تا کارهای خود را به انجام رسانند. برای انجام این امر باید پیشاپیش از ابهامات نظریه ارزشیابی کلان آگاهی داشته باشیم و بیاموزیم که این ابهامات - به اندازه پایداری ذهنی که طرفداران این نظریه مدعی آن هستند- بخشی از استعداد درونی ارزشیابی کلان است. ممکن است از بخش‌های بعد چنین استنباط شود که بر اساس مباحث، ارزشیابی کلان در حقیقت یک نظریه منسجم است اما این استنباط باعث چشم‌پوشی از برخی نکات می‌شود؛ اینکه ارزشیابی کلان به‌عنوان یک نظریه، کاملاً از نظر داخلی پایدار است، اهمیتی ندارد. این روش تمام اجزای یک استاندارد عملی عالی را دارا بوده و به‌همین دلیل نسبت به رویکردهای نظری رقیب در قبال ارزشیابی، خدمات بسیار بیشتری را ارائه دهد. همان‌طور که تری ایستوود^۳ بیان (و حتی اثبات) کرده است: «آرشوها موجودیت‌هایی سودمندگرا هستند»^۴ (Eastwood, 1992). این بدان معنی است که آرشوها مبتنی بر محصول، استفاده‌گرا و مستعد پیش‌بردن کار هستند. به‌طور خلاصه، این مقاله از تفسیری خاص از ارزشیابی کلان پشتیبانی می‌کند که در آن ارزشیابی به‌عنوان بستری وسیع و اختصاصی در نظر گرفته شده که با استفاده از آن آرشیوداران می‌توانند به‌سمت توسعه استاندارد دقیق برای ارزشیابی آرشویی پیش روند.



۱- ارزشیابی کلان در تئوری در مقابل روش‌های نهادی

پس ارزشیابی کلان چیست؟ اساساً نظریه ارزشیابی کلان همانند تمام متغیرهای تحلیل کارکردی تمرکز ارزشیابی را از سوابق واقعی (محصول تولید) به سمت زمینه تولید آن‌ها (فرایند) تغییر داده است (Cook, 1992b). به جای اختصاص دادن رتبه ارزشی به سوابق، ارزشیابی کلان یک شرح ارزیابی آگاهانه را ایجاد می‌کند که فرایندهای تولید سابقه را توصیف، اهمیت مقایسه اجتماعی این فرایندها را ارزیابی و با این کار درباره اهمیت نسبی ارتباطات سابقه-کار، قضاوت می‌کند. این کار به طور قطعی تمرکز محصول‌گرا بر سوابق است. همان‌طور که نظریه پردازان تعریف کرده‌اند، ارزشیابی کلان در ابتدا به‌عنوان یکی از راهبردهای فراهم‌آوری، یعنی ارزشیابی اولیه گسترده نهایی، محتوا، ماهیت و اهمیت کل سازمان‌ها و فعالیت‌ها، تعریف شد. بنابراین ارزشیابی کلان به دنبال تعریف کردن حدود مناسب برای یک تحلیل ارزشیابی متمرکزتر است. با تعیین اینکه کدام‌یک از فعالیت‌ها از نظر اجتماعی اهمیت بیشتری دارند، این فرایند مشخص می‌کند سوابقی که دارای اهمیت آرشویی بیشتری هستند، کجا قرار دارند. این کار در ابتدا در خود سازمان به‌عنوان یک کل، سپس در بخش‌های تشکیل‌دهنده آن انجام می‌پذیرد. سپس (وقتی فعالیت‌هایی که از نظر اجتماعی مهم هستند شناسایی شدند) ارزشیابی به سمت سوابق یک تولیدکننده خاص و تحلیل آن‌ها در ارتباط با زمینه اجتماعی و ساختاری ایجاد شده توسط فعالیت اجتماعی و/یا تولیدکننده آن مدرک، تغییر می‌کند. ارزشیابی فیزیکی خود سوابق - که «ارزشیابی خرد» نام دارد - عموماً یک ضرورت است اما هنوز هم در مرتبه دوم قرار دارد. ارزشیابی کلان عمدتاً برای اعتبارسنجی و تصحیح فرضیه‌هایی به کار می‌رود که پیش از این درباره مکان مهم‌ترین فعالیت‌های کارکردی سازمان و حائز اهمیت‌ترین تولیدکنندگان سوابق، طراحی شده بود.

روشی که بروس ویلسون در گزارش سال ۱۹۹۴ درباره راهبرد فراهم‌آوری آرشوهای ملی به‌دقت به کار گرفته است، به صورت زیر خلاصه می‌شود:

این رویکرد، ساختاری و کارکردی بوده، ساختار هر مؤسسه را با خود مؤسسه به‌طور کلی و بعد پیشروی نظام‌مند در بخش‌های زیرمجموعه آن - بخش‌ها و شاخه‌ها - تحلیل کرده و فعالیت‌ها و تعاملات آن‌ها را بررسی می‌کند. خود سوابق در مرحله نزدیک به آخر و فقط در نمونه‌های کوچک مورد بررسی قرار می‌گیرند. به جای بررسی مستقیم سوابق حقیقی، حجم انبوهی از سوابق بر اساس زمینه آن‌ها - آنچه که به‌عنوان وظایف و اهمیت محدوده مؤسسه شناخته می‌شود - تعیین تکلیف می‌شوند (Wilson, 1994, p. 220).

سخت‌بودن این رویکرد از منظر ذهنی باعث نشده است که ارزشیابی کلان به یک فرضیه علمی سخت تبدیل شود. در حقیقت، نظریه‌پردازان پیش‌تاز، همگی آشکارا تجربه‌گرایی ساده

۱. نسخه مربوط به کوک را می‌توانید در منبع زیر ببینید: Cook, "Mind Over Matter," p. 47.



مرتبط با روش علمی را به نفع درک دقیق زمینه و ماهیت ارگانیک زمینه‌ای، رد کرده‌اند.^۱ ارزشیابی کلان یک روش کاملاً علمی نیست زیرا اول از همه، به‌کارگیری ارزشیابی کلان به‌طور کامل در معرض آزمون و سنجش قرار ندارد و دوم اینکه ارزشیابی کلان مانند هر روش ارزشیابی دیگر، به‌جای مشاهده عملی خصوصیات فیزیکی، شامل قضاوت درباره ارزش (در این مورد، ارزش کارکردی نسبت‌داده‌شده) است. البته، پژوهش ارزشیابی کلان مانند هر پژوهش دیگری شامل دقت تحلیلی و درک نظری است. علاوه‌براین، اگر این کار معنای خاصی داشته باشد، باید ثبت شده باشد. گزارش‌گیری رسمی (حتی سنجش ارتباطات و فرایندها، به‌جای مشاهدات عملی واقعی) روشی را برای حسابرسی اداری و بازرسی حرفه‌ای بلندمدت ارائه می‌دهد. این بدان معناست که اگرچه ارزشیابی کلان یک علم تجربی نیست اما به‌دلیل دقت زیاد آن، جهشی فرای‌فعالیت‌ها و روش‌های قبلی است. ارزشیابی کلان حتی اگر به‌عنوان یک نوشدارو برای موضوعات مرتبط با ارزشیابی در نظر گرفته نشود، یک مدل یا روش موجه است. این موضوع آشکار شده است که ارزشیابی کلان سه مزیت آشکار دارد. اول، این نوع از ارزشیابی آرشیوداران را از خطر دخالت فرضیات قبلی درباره ارزش سوابق در هنگام ایجاد راهبردهای فراهم‌آوری یا ارزشیابی، رها می‌سازد. دوم، ارزشیابی کلان خطر تمایل یا تعصب بی‌مورد درباره کاربردها یا کاربران آتی را از بین می‌برد (همان‌طور که طرفداران این نظریه غالباً بیان می‌کنند، ارزشیابی کلان آرشیوداران را از تصورات جرالدهان، «پره آب‌هوایی» (Gerald Ham, 1975, p.8) بیان و هدایت‌شده توسط مدل‌های زودگذر اخیر، به‌سمت استراتژیست‌های فعال و مفسران معنایی پیچیده، تبدیل کرده است). سرانجام، رویکرد وظیفه‌ای کلان، ارزشیابی را از تمرکز منفعل بر سوابق، به تمرکز برنامه‌ریزی‌شده و منشأیی بر زمینه تولید سوابق، تغییر داده است. در انجام این کار، این نظریه منشأیی، اصل اساسی تفکرات سنتی آرشیوی را تأیید کرده و تغییر داده و هم‌اکنون آن را به یک ابزار فعال برای خلاقیت و عملکرد ذهنی تبدیل کرده است.

ارزشیابی کلان و روش‌های پیش از آن از اواخر سال ۱۹۸۰ ایجاد و مورد بحث قرار گرفته است اما مبنای نظری این رویکرد به سال‌ها پیشتر، حداقل به ربع قرن پیش برمی‌گردد (Booms, 1987; Gerlad Ham, 1975, 1981; Samuels, 1986; Bearman and Lytle, 1985-86; Cox and Samuels, 1988). هم‌اکنون این نوع از ارزشیابی را مجموعه کوچکی از آرشیوداران در حوزه‌های قضایی مختلف به‌شکل فعال برای ارزشیابی تولیدکنندگان سوابق بخش عمومی استفاده می‌کنند. این متصدیان هم‌اکنون به‌سختی از اسناد الکترونیکی در فعالیت‌های الزامی خود (و بنابراین ایجاد نیاز برای اصلاح ارزشیابی) استفاده می‌کنند. راهبرد ارزشیابی که غالباً تحت هدایت تری کوک، با نظریه فعال برنامه‌ریزی‌شده در ارتباط بوده و با روش‌های ارزشیابی

۱. این استنباط غالباً با رویکردهای پست‌مدرن در فلسفه تاریخ در ارتباط است (Cook, 1992a, pp. 43-46). ریچارد برآون با شدت بیشتری به قراردادن نظریه ارزشیابی کلان در زمینه نظریه‌های دانش پست‌مدرن و ایجاد تمایز بین ارزشیابی و تجربه‌گرایی، معتقد است. به منبع زیر مراجعه شود:

“Records Acquisition Strategy and its Theoretical Foundation: The Case for a Concept of Archival Hermeneutics,” *Archivaria* 33 (Winter 1991-92), pp. 34-56.



در هم آمیخته، به رویکردی تبدیل شده است که مبتنی بر دیدگاه ذهنی و دیدگاه مدیریت برنامه است.

اما هنوز حتی در میان نظریه‌پردازان متعصب روش ارزشیابی کلان نیز عدم قطعیت گسترده‌ای درباره‌ی این موضوع وجود دارد که آیا این روش برای اوراق و سوابق شخصی سازمان‌های خصوصی نیز کاربرد دارد؟ همچنین در صورت عدم امکان به‌کارگیری نظریه‌ی ارزشیابی برای تولیدکنندگان سوابق شخصی، این نظریه‌ی فاقد ویژگی‌های لازم برای نظریه بودن است. همچنین در میان نظریه‌پردازان و کارمندان درباره‌ی حیطه‌ی تحلیل‌ها یا معیارهای ارزش که مجاز هستند، عدم اجماع عمومی وجود دارد. چند نفر حقیقتاً مسیری را که ریچارد بروان (Brown, 1995, p.152) در تلاش برای تبدیل ارزشیابی کلان به یک نظریه‌ی کاملاً منسجم و پایدار برای ایجاد «علم تفسیر» زمینه‌ی تولیدکننده طی کرده است پیموده‌اند؟ این مسائل باعث ایجاد پرسش‌های اساسی شده است که در سطح نظری بی‌پاسخ مانده‌اند: نظریه و عمل تا چه اندازه باید به هم نزدیک بوده و مهم‌تر از آن، چه کسی درباره این موضوع تصمیم می‌گیرد؟ برای کارکنان حقوق‌بگیر شاغل در محیط‌های عملیاتی سودمندگرا (که به انجام کار تمایل دارند) و غالباً در معرض امتیازهای ویژه مدیران یا هیئت‌مدیره قرار دارند، این‌ها سؤالاتی هستند که به راحتی نمی‌توان از آن‌ها گذر کرد. این تفکر وجود دارد که بسیاری از شاغلان درباره‌ی این نظریه که هدف آن ترکیب اصول جامع راهبرد فراهم‌آوری، روش ارزشیابی و معیارهای لازم و کافی برای ارزش‌گذاری در یک بسته‌ی فراگیر است، بدبین هستند.

آرشیو ملی کانادا را در نظر بگیرید. آرشیو ملی نقش رهبری در آمریکای شمالی را عهده‌دار بوده و برنامه‌ی فراهم‌آوری بخش عمومی آن به مدت ده سال به‌عنوان یک آزمایشگاه واقعی برای روش‌های ارزشیابی کلان، عمل کرده است. حدود ۹۰ آرشیودار حرفه‌ای وجود دارند که کار ارزشیابی و انتخاب را انجام می‌دهند. حدوداً یک‌سوم این افراد با تولیدکنندگان سوابق شخصی در ارتباط بوده و یک‌چهارم از آن‌ها نیز به‌عنوان متخصصان رسانه کار می‌کنند. بالاتر از متخصصان رسانه که با سوابق دولتی سر و کار دارند، حدود ۳۵ آرشیودار هستند که سوابق دولتی را بر اساس قالب زمینه‌ای آن‌ها (کاغذی، ریزفیلم و الکترونیکی)، ارزیابی می‌کنند. احتمالاً کمتر از دوازده نفر به‌طور پیوسته ارزشیابی کلان و تحلیل کارکردی را بر اساس تعاریف و مدارک فرایندی تولیدشده داخلی، انجام می‌دهند. موانع عملیاتی و محیطی غالباً مسائلی را حتی به مشتاق‌ترین شرکت‌کنندگان نیز تحمیل می‌کند. بسیاری از آرشیوداران این روش را با حسن‌نیت اما با پذیرش مشروط این نظریه یا با اعمال اصلاحاتی در استفاده واقعی از آن، به کار می‌گیرند. به‌طور خلاصه، تعداد کمی از آرشیوداران سوابق عمومی به‌طور آگاهانه و موفقیت‌آمیز این رویکرد را به شکل پایدار به کار گرفته‌اند. علاوه‌براین، مراحل اولیه در ایجاد



این رویکرد به‌عنوان یک راهبرد فراهم‌آوری در اوایل دهه ۹۰ (از طریق برنامه‌های عمومی دولتی) با شتاب و تعصب زیاد توصیف می‌شوند که به‌شکل عمومی مستند (Wilson, 1994, pp. 218-231) و با نتایج برنامه‌ها توجیه شده است. اگر برای چند لحظه نتایج را کنار بگذاریم، ویژگی عمل‌گرا و افزایشی به‌کارگیری این نظریه به‌تنهایی باعث ایجاد این پرسش جدی می‌شود که آیا ارزشیابی کلان به‌خودی‌خود می‌تواند پایه و اساس دقیقی برای استانداردسازی باشد؟

در ارزیابی برنامه تا این تاریخ، حقیقت مستتر در تجربه‌های عملی منجر به دوگانگی ویژه‌ای شده است. در این دوگانگی موفقیت برنامه ارزشیابی هم از نظر بیرونی و هم از نظر داخلی به دو مورد نسبت داده می‌شود: نخست انعکاس نظریه در روش‌های پیاده‌سازی؛ و دوم انعکاس شروط مرتبط با تأثیر برنامه به توافقات‌های اجباری تحمیل‌شده توسط عوامل محیطی، یا عدم موفقیت در پیروی از فرایندهایی که به‌اندازه کافی اصول نظری را بازتاب می‌دهد. این کار خوب است اما قانع‌کننده نیست. با در نظر گرفتن مشاهدات، تجربیات و نتایج برنامه، دو موضوع بدیهی است: اول، رویکرد ارزشیابی کلان در آرشیو ملی یک موفقیت بوده و دوم، آنچه که باعث شده این نظریه کار کند، صرفاً پایه نظری آن نبوده است. ممکن است این عدم تجانس مشهود باعث آشفتگی نظریه‌پردازان شود اما لازم نیست شاغلانی که به‌دنبال روش‌ها و رویه‌های مؤثر هستند، نگران شوند.

بر اساس سنجش‌هایی که آزمون نهایی حسابداری نوین - کارایی بر اساس نتایج - انجام داده است، هیچ شک و وجود ندارد که برنامه سوابق دولتی آرشیو ملی، سابقه آرشیوی بهتری را حفظ می‌کند (Wilson, 1994, p. 223). این کار علی‌رغم هر معیاری (خواه مفهوم پویای منشأ، وابستگی و/یا کاربرد سوابق یا انعکاس مستند بهتری از کارهای جامعه) که ممکن است منتقدان بالقوه بخواهند به‌کار گیرند، انجام می‌شود. اگرچه تعیین کارآمدی عملیاتی و صرفه‌جویی در هزینه‌ها بسیار دشوار است، آرشیو ملی برای دستیابی به این نتایج، منابع مشابهی که در گذشته استفاده می‌شده را به‌کار می‌گیرد. هنوز هم در میان ابهامات به‌وجود آمده بین نظریه و عمل در آرشیو ملی، منشأ و تأیید نظریه اصلی این مقاله در همین موضوع نهفته است.

به‌نظر می‌رسد علی‌رغم وجود ابهامات برنامه، موفقیت آرشیو ملی با پیاده‌سازی ارزشیابی کلان به‌دست آمده است. کاملاً برعکس، اگرچه به‌نظر عجیب می‌رسد اما برنامه تا حد زیادی به‌دلیل وجود همین ابهامات، شروط روش‌شناختی و توافقات - از طریق آزمایش آگاهانه (در مقابل سنجش بداهه^۲)، کارمندان شکاک و تحمل مدیران مفسران مخالف - به موفقیت دست یافت. بدون وجود این شرایط، راهبرد فراهم‌آوری متأثر از ارزشیابی کلان برای سوابق دولتی محکوم به نابودی خواهد بود. با توجه به فاصله زیاد بین نظریه و حقایق تعیین‌تکلیف سوابق

۱. درحالی‌که می‌توان این روش را به‌عنوان نوعی از حساب ایده‌آل توصیف کرد، به‌طورکلی، تحلیل دقیق و جامعی از برنامه در سه‌سال اول فعالیت آن است که دیدگاه منصفانه‌ای درباره ابهامات و محدودیت‌هایی که پیاده‌سازی واقعی آن بر کار تحمیل کرده است را ارائه می‌دهد.

2. Versus mere ad hocery



در بخش دولتی (برای مثال: سختی‌های موجود برای فراهم‌آوری اطلاعات مورد نیاز ارزشیابی)، این موضوع از بین خواهد رفت.

به عبارت دیگر، ارزشیابی کلان زمینه خوبی برای استانداردسازی معیارها و روش‌های ارزشیابی ارائه می‌دهد اما این به دلیل سازگاری کامل با درک منشأ به عنوان «زمینه عملی تولید سوابق» نیست. بلکه، ارزشیابی کلان با اشتیاق به استفاده از رویه‌های استاندارد از طریق رویکرد مبتنی بر پژوهش، زمینه منعطفی را ارائه می‌دهد که بر اساس آن می‌توان استاندارد را ایجاد کرد که امکان استفاده از روش‌های اجرایی و معیارهای ارزشی مختلف را دارد. این کار بدون در نظر گرفتن اینکه کارمندان به طور کامل از مبنای نظری آن پیروی می‌کنند یا خیر، صورت می‌پذیرد. در نهایت، استاندارد نتیجه اجماع حاصل برای حل مشکلات تکراری است. بر اساس پیروی از یک سنت قدیمی، کارمندان از استاندارد به دلیل کاربرد خوب آن استفاده می‌کنند و نه به عنوان سنگ محک سنجش کارها.

ابهام روش شناختی مرتبط با معیارهای ارزشیابی در هسته تولیدی نظریه ارزشیابی کلان قرار دارد؛ حفظ این عامل در تبدیل ارزشیابی کلان به یک ابزار مؤثر برای استانداردسازی، ضروری است. تبدیل موفقیت‌آمیز ارزشیابی کلان به یک استاندارد، در بردارنده تغییر شکل نظریه به عمل است که این عمل برای تطبیق دادن معیارهای مختلف که به طور مناسب در ارزشیابی خرد سوابق وجود دارند، انعطاف کافی را دارد. در صورتی که آرشیداران بخواهند به طور موفقیت‌آمیز از عهده دوره‌ای برآیند که با حجم عظیمی از سوابق رقمی توصیف می‌شود، به این عمق و سطح تحلیل در ارزشیابی خرد نیاز دارند. این شرایط نقطه‌ای را که باید به آن برسیم، مشخص می‌کند: اما اکنون در کجای این راه قرار داریم؟

۲- ارزشیابی کلان - افسانه ارزش استنباط شده

نظریه ارزشیابی کلان تا حدی به یک افسانه تلویحی متکی است، که بین اهمیت کار و ارزش سوابق حاصل از آن ارتباط مستقیم وجود دارد؛ بنابراین کار بی‌اهمیت یا تولیدکننده بی‌اهمیت سوابق، سوابقی را تولید خواهند کرد که فاقد ارزش پژوهشی هستند. ارزشیابی کلان برای دنبال کردن این هدف پیش از این به درستی با تحلیل دقیق‌تر فرایندهای سازمانی مشغول به تعریف کردن زمینه تولید بوده است. البته، این نظریه اهداف دیگری نیز دارد که پیشنهاد می‌کند از تمرکز ارزشیابی کلان بر فعالیت‌ها و کارها برای شناسایی تأثیرات اجتماعی نسبی آن فعالیت‌ها و کارها استفاده کرده و بدین وسیله محتمل‌ترین مکان‌ها را برای تولید سوابق آرشیبوی تعیین کند. آنچه که در انتهای این تحلیل پدیدار می‌شود، درک بهتر گستره و تأثیر نسبی سازمان‌های دخیل در آن کار، فهم بهتر فعالیت‌های هر سازمان خاص، درک شفاف‌تر



موارد حائز اهمیت و از جنبه نظری، کسب ایده بهتر از مکان‌هایی است که احتمال وجود سوابق آرشیوی در آن بیشتر می‌باشد. اما پیوند مستقیمی با سوابق ایجاد نمی‌شود. کوتاه‌ترین کلام درباره وضعیت سوابق در ارزشیابی را می‌توان در گفته‌های تری کوک پیدا کرد: «از نظر مفهومی یا نظری که در مقابل دیدگاه راهبردی قرار دارد، رویکرد جدید ارزشیابی کلان، تمرکز آرشیوی سنتی بر محتوای سوابق را رد می‌کند ... بنابراین «ارزش آرشیوی» را با میزان دقت انعکاس یا عدم انعکاس زمینه [تولید] در سوابق مرتبط، تعریف می‌کنیم» (Cook, 1995, p. 4). ارزشیابی کلان محتوای سوابق، به تعیین کوتاه‌ترین و دقیق‌ترین فرمول‌ها برای انتخاب سوابقی محدود می‌شود که به بهترین شکل با اولویت‌های کارکردی تعیین شده، تناسب دارند. این بحث عالی به نظر می‌رسد اما ما در حیطه چارچوبی عمل می‌کنیم که در آن ارزش سوابق فقط استنباط می‌شود (و اثبات نمی‌شود). استنباط بی‌اساس، پایین‌تر از سطح منطقی قرار دارد که سال‌ها تجربه در زمینه ارزشیابی آرشیوی ثابت کرده که این استنباط، اشتباه است. همان‌طور که تری ایست‌وود می‌گوید، «آرشیوها حاصل یک فرایند عملی هستند؛ البته، شناخت ویژگی‌های آن فرایند به ما نمی‌گوید که چه چیزهایی را باید نگهداری کنیم. داشتن این آگاهی برای انجام این عمل مناسب و حتی ضروری است اما تعیین‌کننده نتایج عمل نیست» (Easwood, 1992b, p. 112). آرشیودارانی که با سازمان‌های خصوصی یا تولیدکنندگان اختصاصی سر و کار دارند این استدلال غلط را با ارزش اطلاعاتی ذاتی در مرحله فراهم‌آوری خواهند دید. اما اکثر آرشیودارانی که کار ارزشیابی بخش عمومی را انجام می‌دهند شاهد بوده‌اند که «کارهای بزرگ» یک اداره باعث یک انفجار نسبی شده است. درحالی‌که سری سوابق با اهمیت ظاهراً کمتر، که از فعالیت‌ها یا سازمان‌های جانبی حاصل شده است، تبدیل به جواهرات سلطنتی آرشیوی شده یا به‌عنوان ادله تکمیلی که نسخه‌های کاملاً متفاوت از حقیقت که در سوابق دیگر موجود هستند، دارای اهمیت می‌باشند. مخصوصاً اگر به سامانه‌های ثبت‌نویس به‌عنوان یک راه‌چاره نگاه کنیم، این سامانه‌ها پر از شگفتی هستند.

ممکن است طرفداران ارزشیابی کلان پاسخ دهند که نبود مطابقت بین اهمیت کارکردی و ارزش آرشیوی احتمالاً نتیجه تحلیل‌های کارکردی اشتباه بوده و یا از پیش‌فرض‌ها درباره ارتباطات کارکردی که مورد پژوهش قرار نگرفته‌اند، نشأت می‌گیرند (فرضیاتی که در زمان مقرر در مرحله ارزشیابی خرد نمایش داده می‌شوند). البته، کاربردهای پیشرفته‌تر و سازگارتر ارزشیابی کلان فقط به نسبت‌دادن ارزش نسبی به سازمان‌ها علاقه‌مند نیست؛ این کاربردها به دنبال شناسایی کارهایی هستند که ارزش‌های اجتماعی را در فضاهای کارکردی/سازمانی مورد بررسی، بیان می‌کند. سپس این ارزش‌ها به هدف‌هایی برای مستندسازی از طریق ارزشیابی سوابق فیزیکی تبدیل می‌شوند. و قطعاً، کاربرد استادانه تحلیل کارکردی درون یا بین

۱. البته ایست‌وود نتوانست به کاربردهای کامل مشاهدات او یا ارتباطات درونی بین یک رویکرد با ارزشیابی بر اساس وظیفه و ارزشیابی بر اساس «استفاده» که سعی داشت به جزئیات آن بپردازد، دست پیدا کند.



سازمان‌ها می‌توانند ارتباطات و فرایندهایی که بر اثر آن‌ها سوابق تولید شده‌اند را مشخص و به محل احتمالی اهداف آرشیوی اشاره کند (Piche, 1995, pp. 39-50).

اما اگر اشتباهات بر اثر تکیه بر این مفهوم -افسانه تلویحی ارزش استنباط‌شده درون ارزشیابی کلان، مخصوصاً جایی که ارزشیابی کلان به‌عنوان یک مرحله ثانویه و حتی اختیاری، درک می‌شود- رخ داده‌اند، چگونه باید از دیدگاه روش‌شناختی این خطاها را اصلاح کرد؟ تنها روش اصلاح که روشی مبتنی بر پژوهش است، صرف زمان بیشتر برای تحقیق درباره پیوندهاست. البته این راه‌حل، کاربردهای ژرفی برای برنامه‌های فراهم‌آوری دارد. حل این مسئله به‌جای روش‌های محصول‌گرا، با کار بیشتر معنای کاملاً جدیدی به روش‌های فرایندگرا خواهند داد.

در حقیقت، روش ارزشیابی کلان همانند بیشتر روش‌های سنتی، یک روش پر کار و بلندمدت و قطعاً از نظر ذهنی طاقت‌فرساست. ادعاهای منحصر به فرد درباره برتری عملی این روش به این شکل است که در صورت پیاده‌سازی صحیح، ارزشیابی کلان باید در بلندمدت سوابقی تولید کند که جامعه را به بهترین شکل مستند می‌کند. تاکنون رویکرد نظام‌مند ارزشیابی کلان در پشت صحنه باعث صرفه‌جویی مالی در مراحل پردازش، ذخیره‌سازی و کنترل عقلانی‌شده اما در صرفه‌جویی مالی در مرحله برنامه‌ریزی برای فراهم‌آوری نقش نداشته است. پیاده‌سازی رویکرد ارزشیابی کلان ممکن است باعث ایجاد هزینه‌های جانبی در مراحل اولیه و منجر به ورود سوابق بیشتر شود. این ممکن است به این معنا باشد که پردازش و هزینه‌های بیشتر حتی شاید باعث از بین رفتن ذخایر مالی نیز شود. جبران کردن با صرف زمان بیشتر برای بالابردن تمرکز ارزشیابی به‌جای بیشتر کردن حجم منابع، به‌ندرت یک راه‌حل نظری یا روش‌شناختی است.

تمرکز بر زمینه در ارزشیابی کلان باعث به‌وجود آمدن یک مسئله دیگر نیز می‌شود. در حقیقت حتی اگر ارتباط مستقیمی بین فعالیت و ارزش آرشیوی وجود داشته باشد، استفاده از این پیوند در ارزشیابی فاقد دقت کافی است. این مسئله که آیا فعالیت مهم به معنی این است که تمام سوابقی که توسط آن فعالیت تولید شده‌اند، آرشیوی هستند یا خیر و یا حتی اینکه انجام فعالیت‌های خاص باعث تولید سوابق آرشیوی می‌شود یا خیر، نامعلوم باقی می‌ماند. اگر به‌طور معمول مورد مدنظر باشد، بر خلاف این نظریه، ارزشیابی کارکردی سطح بالا خیلی شبیه به تعیین حجم هر چیز، یا مطالعه دقیق متون، نخواهد بود. آیا تحلیل کارکردی دقیق به ما می‌گوید که سوابق، اسناد آرشیوی لازم و کافی را ارائه می‌دهند یا فقط مکانی را مشخص می‌کند که برای بررسی‌هایمان می‌توانیم به آنجا مراجعه کنیم؟

بین ارزشیابی فعالیت‌ها و انتخاب سوابق آرشیوی، یک فاصله روش‌شناختی عمده وجود

۱. فرمول بروس ویلسون که پیش از این به آن اشاره شد تأیید می‌کند که ارزشیابی خرد در حقیقت در حوزه بزرگتر ارزشیابی کلان، هم به‌صورت اختیاری و هم به‌صورت فرعی در نظر گرفته می‌شود.



دارد. کوک نگاه دقیق به سوابق را به‌عنوان دومین مرحله در روش ارزشیابی کلان در نظر می‌گیرد. در حقیقت، در اینجا ارزشیابی کلان نه‌تنها ضروری است بلکه در بیشتر موارد حیاتی بوده و احتمالاً در شناسایی حقیقی سوابق آرشیوی، چیزی مهم‌تر از ارزشیابی کلان وجود دارد. در ارزشیابی کلان نمی‌توان فقط امیدوار بود که کاری بیشتر از تعیین مکان عملی مهم‌ترین سوابق، و مشخص کردن زمینه تولیدکننده سوابق، و فعالیت تولید سابقه انجام شود. برای اطمینان‌یافتن از این موضوع، روش‌های مختلف ارزش‌گذاری می‌توانند تخمین اینکه هر سازمان تمایل دارد در هر مورد چه تعداد از سوابق را در اختیار گیرد، تسهیل کند؛ یک تحلیل سود-زیان خام که اطلاعات کافی برای ارزشیابی کلان را در مرحله بعد ارائه می‌دهد. به هر حال ارزشیابی کلان برای ارائه موارد خاص ضروری است و ارزشیابی درباره همین موارد خاص است. گواه این مطلب در انتخاب دقیق است که نمی‌توان آن را با تحلیل فعالیت‌ها انجام داد. در انتها، نتایج حاصل از ارزشیابی باید قابل‌درک و قابل‌اندازه‌گیری باشند.

اطمینان داشته باشید کاربردهای ارزشیابی کارکردی کلان برای انتخاب در نمونه‌های افراطی، آشکارتر هستند. وقتی با موارد سیاه و سفید سر و کار داریم، تحلیل کاربردی دلایل مشهودی برای مخالف‌ترین منتقدان ارائه می‌دهد. ممکن است برای یک نفر ماهیت کلی کار در ارتباط با حجم سوابق چنان اهمیتی داشته باشد که آرشیودار همه چیز را تفسیر کند. یا ممکن است ماهیت کار چنان جزئی یا حاشیه‌ای باشد که آرشیودار متوجه چیزی نشود. برعکس، ممکن است آرشیودار از تحلیل کارکردی برای تعریف کردن مرز بین فرایندهای اداری انجام‌شده، استفاده کند که گزارش‌های نزولی محتمل پژوهش‌های بیشتر را تضمین نمی‌کند. در این موارد، ممکن است ارزشیابی کلان حقیقتاً غیرضروری یا مختصر باشد.

برای مثال، آرشیودار می‌خواهد چه مدت زمانی را صرف تعیین ارزش سوابق تولیدشده در دفتر انجمن شرکاء^۱ کند؟ ما به‌طور حسی می‌دانیم که فعالیت دفتر انجمن شرکاء بالاترین سطح تصمیم‌گیری در دولت کانادا را مستند می‌کند. ممکن است متوسل شدن به تحلیل سندشناختی تعداد محدودی از سوابق منتخب تمام چیزی باشد که برای انتخاب دقیق‌تر از میان حجم زیاد یا یک مجموعه متمرکز از سوابق به آن نیاز داریم. ممکن است یک آرشیودار با تجربه زیاد و مجهز به روش سنتی تنها نیاز ما برای اجرای برنامه تعیین تکلیف بلندمدت باشد.^۲ با نگاه کردن به آن طرف قضیه این سؤال مطرح می‌شود که وقتی پنجاه‌سال ارزشیابی در حوزه‌های قضایی مختلف (همان‌طور که در آرشیو ملی انجام شده است) به‌جز در موارد استثنایی، بی‌ارزش بوده است، یک سازمان آرشیوی می‌خواهد چند نفر از کارکنان ارزشیابی با تجربه خود را برای ارزشیابی سوابق مالی عادی در یک حوزه قضایی اختصاص دهد؟ وقتی ماهیت یک فعالیت مشخص شد، چه مورد دیگری باقی می‌ماند؟ ممکن است ارزشیابی کلان

1. Privy Council Office (PCO)
۲. دو آرشیوداری که در طول بیست‌سال گذشته مسئول دفتر انجمن شرکاء بودند به‌طور غیررسمی تخمین زدند که نسبت سوابق کاغذی دفتر انجمن شرکاء که دارای ارزش آرشیوی هستند تقریباً معادل با ۷۵ درصد کل سوابق است اما این تخمین برای سامانه‌های الکترونیکی به‌شکل قابل‌توجهی پایین‌تر است. این سنجش‌ها، سوابق اداری عادی را شامل نمی‌شود (Interviews with James Whalen and David Smith, March-April 1999).

به جای تعریف کردن آنچه که آرشیوی است، در شناسایی بلوک‌های بزرگ از سوابق که فاقد ارزش آرشیوی هستند، به بهترین شکل عمل کند. این موضوع به آن بدی که در ابتدا به نظر می‌رسد، نیست. به جز در مواردی مانند جاسازی حیطه‌هایی که ضامن پژوهش‌های بیشتر و به کارگیری تمام و کمال ابزارهای جدید از طریق ارزشیابی خرد است؛ پیش از این دیدیم، ارزشیابی کلان در شناسایی فعالیت‌های مهم به طور معمول یک ابزار غیر دقیق است. اما در این صورت، حین انجام این کار، تحلیل کاربردی نیز با تعریف و شناسایی پیش فرض این حوزه‌ها، جایی که گزارش‌های نزولی باید وجود داشته باشند، باعث می‌شود اهداف آرشیوی به شکل بهتری در معرض بررسی متمرکزتر قرار گیرند.

اما اگر آرشیودار مجبور است بر اساس منابع محدود، تصمیمات سختی اتخاذ کند، و سوسه زیادی برای پیروی از این منطق در تدوین راهبرد فراهم‌آوری وجود دارد (یعنی، انتخاب اینکه کدام سازمان‌ها و کارها به طور کامل ارزشیابی خواهند شد). فقط در صورتی که این تصمیم بر اساس اجبار واقعی در تحلیل کارکردی اتخاذ شده باشد، نتیجه آن برای تعیین تکلیف برخی از سوابق آرشیوی ارائه شده و قربانی شدن میراث مستند برخی افراد کاملاً محتمل است. مهم‌ترین نکته این است که اگر یک سازمان آرشیوی ارزش آرشیوی را به سادگی بر اساس اهمیت کارکردی استنباط می‌کند، این راهبرد دچار نقص است زیرا امکان انتخاب میان بالاترین سطح وجود ندارد - و به جای آن فقط امکان انتخاب میان تولیدکنندگان سابقه - که کارها را انجام می‌دهند - وجود دارد. بر اساس تجربیات بسیار، آرشیوداران به ندرت قادر هستند که بدون نگاه کردن به سوابق، با قاطعیت بگویند می‌توان از این اداره چشم‌پوشی کرد.

برای مثال برنامه زبان رسمی^۱ دولت فدرال را در نظر بگیرید که کارهای مرتبط با پروفایل‌های زبان‌شناختی بزرگتر جامعه کانادا را انجام می‌دهد و یکی از عوامل ضروری در هویت ملی است. چگونه یک آرشیودار می‌تواند برای تصمیم‌گیری درباره اینکه سوابق باید از کجا گرفته شوند، هیئت خزانهداری، دفتر کمیسیون زبان‌های رسمی، وزارت میراث ملی کانادا، دفتر انجمن شرکاء، کمیسیون خدمات عمومی یا پارلمان را انتخاب کند؟ حداکثر کاری که آرشیودار می‌تواند از طریق ارزشیابی کلان انجام دهد، کسب ایده بهتر درباره این است که کدام موجودیت‌ها روی ارتباط بین کارهای فرعی مختلف بیشترین تأثیر را دارند که در این حالت ممکن است ارتباط یک‌به‌یک نزدیک‌تری بین موجودیت و فعالیت وجود داشته باشد. برای اطمینان یافتن از این موضوع، آرشیودار با درک بهتر زمینه کارکردی قادر خواهد بود سوابق آرشیوی را از تولیدکننده هر سابقه جدا کرده و فهم بهتری از اشتراکات، نسخه‌های تکثیر شده یا بخش‌هایی از برنامه پیدا کند که ارزش مستند شدن را دارند. اما این کار هم به آرشیودار نمی‌گوید که کدام تولیدکنندگان، منبع بهترین سوابق هستند.

1. Official Languages Program

۲. علی‌رغم ناکارآمدی دولت، نظریه پردازان ارزشیابی کلان، بارها و بارها درباره تکثیر و هم‌پوشانی کارکردی صحبت کرده‌اند. تحلیل‌های کارکردی بین مؤسسات که آرشیو ملی از سال ۱۹۹۱ انجام داده است با اصول عقلانی دیوان‌سالاری ایالتی در حیطه رفاه و آزادی‌خواهی پس از جنگ، مطابقت دارد. اصول و معیارهای پاسخگویی که سامانه تغییر یافته مدیریت هزینه‌ها ایجاد کرده به این معنی است که خود ادارات دولتی، ارزشیابی کلان را در سطح بالا از فعالیت‌های خود انجام داده و به صورت سالانه آن را به روزرسانی می‌کنند. ما آرشیوداران خیلی دیر به مزیت‌های روش‌شناسی ارزشیابی پی بردیم در حالی که دولت که اکثر رونوشت‌برداری‌های واقعی را خارج از سامانه انجام می‌دهد، باعث بالا رفتن کارایی عملیاتی در حیطه فراهم‌آوری آرشیوی می‌شود.



پس ارزشیابی کلان می‌تواند در امحاء سوابق بسیار مؤثر باشد. در یکی از جدیدترین تجربیات آرشیو ملی با سوابق اداری عمومی - که از طریق تحلیل کارکردی می‌توان گفت ارزش آن‌ها بسیار پایین بوده و سی درصد از کل سوابق تولیدشده در دولت کانادا را تشکیل می‌دهند- ثابت شده که روش‌های ارزشیابی کلان به‌طور خاص، مؤثر است (Government of Canada, National Archives of Canada, 1998) وقتی این منطق را در موارد خاص به کار می‌گیریم، آنقدر قدرتمند است که باعث تغییر شکل کل پروژه به تولید مجموعه‌ای از مجوزهای رسمی شود که اجازه امحای مدخل‌های زیادی از سوابق اداری را صادر می‌کند. بنا به مصلحت، تعداد کمی از سوابق با ارزش یا دارای پتانسیل به‌عنوان فرایندها یا فعالیت‌های جانبی شناسایی شده از مجوزهای عمومی، مستثنی شدند. اگر ارزشیابی می‌تواند در سطح کارکردی مشخص کند که فعالیت یا تولیدکنندگان سابقه احتمالاً نمی‌توانند ارزش آرشیوی ایجاد کنند - حتی با دانستن گستره و پیچیدگی کارهای سنگین و بی‌ربط و پیچیدگی تولید سوابق در میان سازمان‌ها و جریان اطلاعات - ممکن است سازمان‌های آرشیوی بتوانند کار سخت ارزشیابی کلان را به‌حداقل رسانده یا از آن چشم‌پوشی کرده و میلیون‌ها دلار صرفه‌جویی کنند (مقیاس عملیات باید به اندازه کافی بزرگ بوده و ارزشیابی کارکردی مشروط به درک واضح و تخمین خطرات باشد).

البته در مورد سوابق مدیریت مالی دولت کانادا، این کاربرد به ظاهر اصلی تحلیل کارکردی فقط به این دلیل کار می‌کند که تحلیل کارکردی بدون پشتوانه اجرا نمی‌شود، بلکه سال‌ها تجربه تعیین تکلیف و مستندسازی پشت آن قرار دارد. این تجربه باعث می‌شود دانش گردآوری شده درباره سوابقی که باید خوانده شوند به‌طور غیرمستقیم در تحلیل کارکردها وارد شود. علاوه بر این، آرشیودارانی که ارزشیابی اسناد مدیریت مالی دولت کانادا را انجام می‌دهند، پیش از شروع کار بررسی کل مداخل هیئت خزانهداری، «دفتر منافع اولیه»^۲ را مرور کنند. این کار بسیار دشواری است که از تحلیل‌های چندگانه سنتی و کارکردی استفاده می‌کند. بیرون انداختن ۱۰ درصد یا بیشتر از کل سوابق دولت کانادا بدون نگاه کردن به آن تندروری به‌نظر می‌رسد اما تصمیم‌گیری درباره نگاه‌داری یا نابودی از یک سنت تعیین تکلیف غیررسمی پنجاه‌ساله پیروی می‌کند که هیچ‌یک از ارباب‌رجوعان بالقوه نسبت به آن اعتراض نداشته‌اند. وابستگی این پروژه بزرگ به گذشته، معمولاً معیارها و تجربیات ارزشیابی سنتی، نشانگر تجربه گسترده‌تر با معرفی ارزشیابی کلان به برنامه‌های رسمی فراهم‌آوری برای کسب موفقیت است. این وابستگی نظریه آرشیوی به ترکیبی از بهترین روش‌های قدیمی و استفاده افزایشی از نظریه کارکردگرایی، کاربردهای ژرفی در چگونگی به‌کارگیری و در زمینه قرار دادن رویکرد ارزشیابی کلان دارد. آنچه که تغییر الگو در سطح نظری به‌نظر می‌رسد، تغییر الگو در سطح

۱. ارزشیابی وظیفه مدیریت مالی در بخش چهارم از این مقاله، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.
2. Office of primary interest



به‌کارگیری و ماهیت نوعی از ترکیبِ بینش مفهومی و بهترین روش‌های قدیمی است. درحالی‌که موارد بالا نشان می‌دهد ارزشیابی کلان می‌تواند در دو طرفِ طیفِ ارزش‌کارکردی بسیار بالا یا تقریباً صفر مؤثر باشد، هنگام بررسی حیطه‌های میانی (جایی‌که فعالیت‌ها دارای اهمیت اجتماعی غیرقابل‌انکار هستند اما حجم زیادی از سوابق -نسبت به ارزش‌کارکردی آن‌ها- را تولید می‌کنند که باید نگه‌داری شوند) این رویکرد بسیار مشکل‌آفرین بوده و نتایج مبهم‌تر خواهند بود. چیزی عادی‌تر از تجربه‌ی پیدا نکردن ارزش در یک کار در سطح ارزشیابی کلان، تجربه‌ی یافتن ارزش بالا در برخی از فعالیت‌هاست. بیشتر ارزشیابی‌آرشیوی در این منطقه‌ی خاکستری اتفاق می‌افتد.

آیا کاری که نوعی از ارزش اجتماعی را بیان می‌کند، گرفتن یک تا ده درصد از سوابق یا صد در صد آن‌ها را توجیه می‌کند؟ غالباً گزارش‌های ارزشیابی بر اساس تعمیم‌کارکردی بسیار سطح بالا استدلال می‌کنند که اداره موردنظر کار خیلی مهمی انجام داده و بنابراین آرشیوها باید تمام یا بیشتر سوابق آن را نگه‌داری کنند. الگوی چنین نتیجه‌گیری‌هایی ممکن است پژوهش‌های سطحی یا پروژه‌هایی را به‌کار گیرد که برای تعیین ویژگی‌های مناسب ارزشیابی کلان در وهله‌ی اول، بسیار محدود هستند. اما در بسیاری از موارد، نتایج در حقیقت توجیه می‌شوند؛ عامل توجیه‌کننده‌ی نتایج این حقیقت است که آرشیودار باید به‌جای تحلیل ارزشیابی کلان، بیشتر روی مجموعه سوابق مهم تمرکز داشته باشد. آنچه غالباً اتفاق می‌افتد روش ارزشیابی سنتی مبتنی بر سابقه است که کار را از طرق دیگری به انجام می‌رساند. البته ارزشیابی کلان نمی‌تواند به‌شکل یک مطالعه ساده باشد؛ ارزشیابی کلان باید به‌صورت مطالعه‌ی پژوهش‌ها و مفاهیم باشد.

عواقب سرمایه‌گذاری ناکافی، کارکنان بی‌تجربه یا تغییر زیاد موجودی‌ها می‌تواند ابهامات کار کردن در این حیطه‌ی خاکستری را بیشتر کرده و این خطر حقیقی وجود دارد که ارزشیابی کلان به‌دلیلی برای کار سطحی تبدیل شود که بر اساس ویژگی‌های خود از مرور و بررسی نقادانه رهایی می‌جوید. یک روش پیشرفته که به عمومی‌سازی وسیع با حداقل تأیید اعتماد زیادی دارد (درحالی‌که در شرایط دیگر یک وسیله قدرتمند برای تشخیص ارزش است) در اینجا به یک ابزار خطرناک و گمراه‌کننده تبدیل می‌شود.

حالا تصور کنید خواننده به اشتباه این تفسیر را به‌عنوان نمونه‌ای از خطاهای مهلک یا به‌عنوان عدم پذیرش آشکار این روش در نظر بگیرد؛ اجازه دهید درباره‌ی کاربرد آنچه در اینجا به‌عنوان افسانه تلویحی ارزش‌آرشیوی استنباط شده (این مفهوم که تحلیل کارکردی زمینه‌تولیدی می‌تواند ارزش را تعیین کند)، شناسایی شده، صریحاً صحبت کنیم. این مرحله از بحث در ابتدا نشان می‌دهد که این روش می‌تواند فقط بر اساس گردآوری اساسی دانش، پیش‌شرط



لازم برای به کار بردن هر راهبرد پژوهش محور برای ارزشیابی، کار کند. این مفهوم کاربردهای حرفه‌ای و عملیاتی عمیقی دارد. مبنای اساسی دانش بر پایهٔ چرخش‌های پنج‌ساله یا سلطه بر برخی ادراکات نظری اساسی بنا نشده است. یک شغل در پژوهش آرشیوی عملیاتی از یک شغل در مدیریت (جایی که ممکن است گردش شغل‌ها مناسب باشد)، و یا یک شغل در پشتیبانی فنی غیرحرفه‌ای (جایی که نظریه حکمرانی می‌کند) متفاوت است.

علاوه بر این، به جای رد ارزشیابی کلان، این مرحله از بحث به دنبال نشان دادن این است که ارزشیابی کلان می‌تواند به طور دقیق و مؤثر کار کند اما فقط زمانی این اتفاق می‌افتد که به ارزشیابی حقیقی سوابق گره خورده باشد؛ ارزشیابی خرد از ابزارهای مورد نیاز این رویداد برای از بین بردن بخش‌هایی از سابقه بهره می‌برد که دارای ارزش پایدار بوده و به طور توجیه‌پذیری می‌توان آن‌ها را حفظ و نگهداری کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند ماهیت این الزامات را بر اساس معیارهای قبلی درک کند. همان‌طور که جین استفان پیشه^۱ در نتیجهٔ تحلیل کارکردی اولیه خود از سوابق املاک در سال ۱۹۹۴ ذکر می‌کند، «فرضیه [ارزشیابی کلان] باید با استفاده از روش‌هایی که به سوابق حقیقی نگاه می‌کنند، تأیید شود- تا اطمینان حاصل شود که ماهیت سوابق با نتایج تحلیل کارکردی ارزشیابی کلان مطابقت دارد» (Piche, 1995, p. 48). یک فرضیهٔ کم‌وبیش دقیق دربارهٔ ارزش استنباط‌شده، آن چیزی است که ما در انتهای مرحله ارزشیابی کلان کارکردی داریم. پس، هر تصمیم‌گیری دیگری به ارزشیابی کلان یعنی ارزشیابی فیزیکی محصول سوابق، بستگی دارد.

این مرحله از بحث منجر به سؤال منطقی بعدی می‌شود: گستره این مرحله از ارزشیابی خرد در روش‌های ارزشیابی کلان چیست؟ برای پیدا کردن پاسخ، باید مستقیماً به سمت نظریه‌های متفکرانه تری کوک و ریچار بروان در بخش بعد برویم که پس از آن چند نمونه عینی خواهیم دید که در آن آرشیوداران با تجربه در حوزه ارزشیابی، ارزشیابی خرد را با کاربردهای ارزشیابی کلان ترکیب کرده‌اند.

۳- ابهام در سطح نظری؛ در نهایت، ارزشیابی کلان چیست؟

ارزشیابی کلان به عنوان یک استاندارد ارزشیابی «سبک» دارای مزیت‌هایی است که استعداد درونی آن غلبه بر پیچیدگی‌های فراوان ابزارهای تحلیلی است که این روش ارزشیابی آن‌ها را دربرمی‌گیرد. ابهام مشهود در پیاده‌سازی عملی فقط برخاسته از دشواری عملی به کارگیری این نظریه در یک محیط کاری نیست؛ این ابهام از خود نظریه نشأت می‌گیرد. روی هم رفته، این یک نقطه قوت است: این حقیقت که ابهام مورد نظر از پیچیدگی ذاتی عمل ارزشیابی نشأت می‌گیرد، از ابزارهای ارزشیابی مختلف که برای بررسی این پیچیدگی به کار گرفته

1. Jean-Stephen Piche



می‌شوند پشتیبانی می‌کند^۱. با این حال، همان‌طور که در بحث‌ها مشخص خواهد شد، نیروی محرکه برای ثبات در این نظریه، مانعی اساسی در برابر استفاده از ارزشیابی کلان در ایجاد اجماع روش‌شناختی جدید، ایجاد می‌کند. این موضوع بحث اصلی مقاله حاضر است. البته در پشتیبانی از این بحث که آن نوع از ثبات، گمراه‌کننده است، هدف ما این نیست که مقاله حاضر را تا سطح مباحثه دربارهٔ اصول اولیه نظری بالا ببریم. باز هم، ایجاد یک مورد قانع‌کننده که در آن تمرکز روی عمل ارزشیابی، به‌شکلی که در برخی نمونه‌های مطالعاتی مشهود است، ممکن نیست. پاسخگویی به ابهامات مرتبط با کاربردهای خاص که از اشتباهات صرف نشأت می‌گیرند یا توافقات اجتناب‌ناپذیر که در دنیای واقعی بر تعیین تکلیف سوابق تحمیل می‌شوند، آسان خواهد بود.

برای آشکار کردن بحث، لازم نیست از تفسیرهای اصلی تری کوک و ریچارد بروان دربارهٔ ارزشیابی کلان پیش‌تر برویم. پرسش‌های اساسی در حال بررسی عبارتند از: چگونه این تقاسیم، مرحله دوم یا مرحله ارزشیابی کلان مدل را متصور می‌شوند؟ کاربردهای این فرمول برای رویکردهای استاندارد ارزشیابی چیست. دلیل مراجعه به کوک و بروان آشکار است. کوک مبتکر و مدافع پیشگام برای نظریه و روش‌شناسی خالص در رویکرد ارزشیابی کلان است در حالی که بروان، یکی از جدی‌ترین همکاران کوک، عمداً به دنبال اصلاح پایداری نظری آن می‌باشد. کوک به‌عنوان نظریه‌پرداز که برنامه تعیین تکلیف بزرگ‌ترین مؤسسه آرشیوی در کانادا را ایجاد کرده، دارای اعتبار است. آرشیو ملی آزمایشگاه زنده‌ای است که بازیگر محلی خود یعنی متغیر «کانادایی» در مباحثه نظری بزرگتر را به یک راهبر، با برنامه و روشی استفاده کرده که به دنبال تعریف معیارهای جدید برای ارزش آرشیوی است. در جدیدترین فرمول‌بندی او در «هر آنچه گذشت، پیش درآمد است»^۲، او تصور خود از نظریه و عمل ارزشیابی را به‌طور خلاصه و به شکل زیر تعریف می‌کند:

تمرکز باید اول روی زمینهٔ اصلی نگاه‌داری از سوابق و بعد روی تحلیل و ارزشیابی اهمیت کارها، برنامه‌ها، اقدامات و تبادلات دولتی - تعامل شهروندان با آن‌ها - باشد که باعث تولید سوابق می‌شود. سپس قبل از نهایی کردن نتیجهٔ حاصل از ارزشیابی، این نتایج با «مطالعه» تفسیری «متن» خود سوابق، آزمایش می‌شود؛ اما این کار زمانی انجام می‌شود که ارزشیابی کلان کارها و فرایندهای اداری کامل شده باشد (Cook, 1997, p. 32).

برای کوک این رویکرد مخصوصاً در عصری که سوابق به‌طور فزاینده الکترونیکی شده‌اند، مرتبط می‌باشد: این رویکرد به آرشیوداران اجازه می‌دهد تا با این واقعیت اساسی که «فیزیک سوابق در مقایسه با زمینهٔ چند رابطه‌ای تولید و استفاده‌های کنونی از آن‌ها از اهمیت بسیار کمی برخوردار است» (Cook, 1997, p. 39) روبه‌رو شوند. همچنین ارزشیابی کلان به آرشیوداران

۱. در این مورد از خوانندگان می‌خواهم به مقالات افراد زیر مراجعه کنند: برین بروث‌من، ریچارد بروان، تری کوک، ریچارد کاکس، باربارا کرایچ، لوجیانا دورانتی، تری ایست‌وود، مارک گرین، جرالدهان، کریس هارلی، هیتر مک‌نیل و هلن سامونلز.

2. What is Past is Prologue



اجازه می‌دهد که موقعیت خود به‌عنوان رهبران عقلی و اداری در جلوی طیف سوابق را تغییر دهند (Cook, 1997, p. 36). گسترش منطقی این بحث که در رفتارهای نظری پیتز اسکات، مارگارت هداستورم و دیوید بیرمن انعکاس یافته است، امکان پذیرفتن مدل کامل پس از سرپرستی - آرشیو مجازی تغییر یافته - را فراهم می‌آورد. همان‌طور که کوک می‌گوید، در این آرشیوها، آرشیوداران نقش سنتی حفاظت از منشأ «درک و روشنگر پیوندهای زمینه‌ای» از طریق مدیریت کنترل از راه دور «سابقه یا شاهد در سامانه اطلاعات رایانه‌ای سازمان‌ها» (Cook, 1992a, p. 42) را ایفا می‌کنند. از نظر کوک، این تغییر در تمرکز منجر به یک تغییر رویکرد اساسی شده است:

برای پاسخگویی به این چالش‌ها، اصالت از مفهوم «ایستای» پیوند مستقیم سابقه به دفتر تولیدکننده آن در یک ساختار سلسله‌مراتبی، باید به مفهوم «پویای» متمرکز بر کارها و فرایندهای تولیدکننده تبدیل شود که باعث تولید سابقه در سازمان‌های رو به رشد و در میان آن‌ها می‌شود (Cook, 1992a, p. 47-48).

مقاله سال ۱۹۹۷ کوک، گوهری از ترکیب‌های نظری و سختگیری‌های کتابشناختی است. باین‌حال، یکی از مفاهیم (ملحق به آخرین مشاهدات)، پذیرش این موضوع است که فرضیه «پس از سرپرستی»... مسلماً می‌تواند بیش از تفاوت در اهمیت، به‌عنوان یک شکاف بنیادی از گذشته در نظر گرفته شود» (Cook, 1992a, Endnote 83). این ادعا باید به‌عنوان یک ویژگی حائز اهمیت در نظر گرفته شود که از این لحاظ، در واقع این نظریه را کامل کرده و ارزشیابی کلان را به چیزی بیشتر از رویکرد کارکردی مبتنی بر اصالت، تبدیل می‌کند. در حقیقت ارزشیابی کلان ترکیبی از گذشته و حال و یا پذیرش عنوان مهیج «ادغام گذشته در حال» است که کوک استفاده کرده است اما این ترکیب به‌شکلی اتفاق می‌افتد که کوک هرگز از آن آگاهی نداشت. البته مسئله این نیست که نظریه‌پردازان را به‌خاطر تناقض‌ها مورد سرزنش قرار دهیم بلکه به برخی از منتقدان مهم او اشاره دارد که ادعا می‌کنند الگوی کوک به‌طور بالقوه بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که در ابتدا به‌نظر می‌رسد. درحالی‌که کوک رویکرد خود را با فرضیه اصولی مورد استفاده برای توجیه راهبردهای «پس از سرپرستی» مرتبط می‌کند، راهبرد ارزشیابی کلان او، پایگاهی را ارائه می‌دهد که قادر به پشتیبانی از رویکردهای بسیار مختلف برای عمل ذهنی مرکزی ارزشیابی است: یعنی انتخاب چیزی که باید نگه‌داری شود.

در مرکز این نظریه و روش‌های به‌کارگرفته‌شده برای موردهای داده‌شده، رویکردی دو مرحله‌ای قرار دارد: اول، ارزشیابی کلان و از بالا به پایین کارها و فرایندها و دوم ارزشیابی خرد: ارزیابی فیزیکی سوابق برای تأیید این فرضیه درباره اولویت‌های آرشیوی که از تحلیل کارکردمحور تولید سوابق نشأت می‌گیرد. اما در حقیقت ارزشیابی کلان چیست و چه زمان

۱. دیوید بیرمن آشکارا کلیدی‌ترین نظریه‌پرداز در این زمینه است. اثر چاپ‌شده او بسیار گسترده است اما مقاله زیر که با همکاری مارگارت هداستورم نوشته، نمایانگر ایده‌های اوست:

“Reinventing Archives for Electronic Records: Alternative Service Delivery Options,” in Margaret Hedstrom, ed., *Electronic Records Management Program Strategies* (Pittsburgh, 1993), pp. 82–98.

از طریق همین مقاله می‌توان به ایده‌های هداستورم پی برد. مشارکت اولیه پیتز اسکات در اندیشه‌های آرشیوی، سامانه سری‌های استرالیاست؛ این کار بر این فرض استوار است که پذیرش مفهوم طیف سوابق برای تغییر رویکرد، اساسی بوده و تغییر افراد متخصص برای مواجهه با سوابق الکترونیکی، ضروری است. رسانه‌های سوابق الکترونیکی آشکارا مزیت‌های روش‌شناختی ارائه زمینه کارکردی تولید سابقه نسبت به محتوا و فیزیک سابقه را اثبات می‌کنند. برای کسب اطلاعات درباره ایده‌های پیتز اسکات به منبع زیر مراجعه کنید: *Archives and Manuscripts*, various articles, 1979–1981

برای کسب اطلاعات درباره تقویت نظری زمینه‌های کارکردی تولید سابقه در استرالیا به منبع زیر مراجعه کنید:

Chris Hurley, “Ambient Functions: Abandoned Children to Zoos,” *Archivaria* 40 (Fall 1995), pp. 21–39.



ارزشیابی کلان آشکارا شامل مرحله ارزشیابی خرد بوده و آیا ارزشیابی کلان در حقیقت تشکیل‌دهنده یک تغییر اساسی در مفاهیم و روش‌هاست؟

یکی از کلیدهای درک بُعد نظری مفاهیم کوک درباره مرحله ارزشیابی کلان را ممکن است در عملیات تحلیل سندشناسی در راهبرد ارزشیابی و نظریه ارزشیابی کلان پیدا کنیم. کوک با این پیشنهاد مستقیم که «احتمالاً هیچ کس نمی‌تواند با انجام تحلیل‌های سندشناسی روی مدارک منفرد، ارزشیابی جدید را به انجام برساند»، کار خود را آغاز می‌کند. اما بعد از این پیچیدگی‌ها آشکار می‌شوند. هدف کلی تحلیل‌های کوک در این نقطه حساس، اجماع و ترکیب است؛ نه سازگاری نظری؛ بنابراین مباحثه بیشتر از اینکه «این موضوع نباید شامل پرسش درباره این باشد که آیا تحلیل کارکردی بالا به پایین تولیدکنندگان، بهتر یا بدتر از تحلیل سندشناسی پایین به بالای مدارک است یا خیر، بلکه باید شامل این تشخیص باشد که هر دو رویکرد بینش‌های مهمی برای پیشنهاد درک زمینه‌ای از سوابق را دارا بوده و بنابراین هر دو رویکرد باید به‌عنوان ابزارهای مرتبط توسط آرشیوکاران به کار گرفته شوند (Cook, 1992a, p. 37). کوک گفتار خود را با این جمله‌ها پی می‌گیرد که «همانند ریچارد، بروان پیشنهاد استفاده از علم تفسیر آرشیوی به‌عنوان وسیله‌ای برای تقویت تحلیل و فرضیه ارزشیابی کلان را ارائه می‌دهد» (Cook, 1992a, Endnote 55). کوک در اثر خود درباره ارزشیابی پرونده و در گفتار اصلی خود درباره نظریه ارزشیابی کلان در «ذهن بالاتر از موضوع»، در مورد رویکردهای سابقه‌محور سنتی در مرحله ارزشیابی خرد ثانویه، آشکارتر عمل می‌کند (Cook, 1991a, 1991b; Government Archives Division, National Archives of Canada, 1991, Cook, 1992a) کوک در سال ۱۹۹۹ حیطه گسترده‌ای برای به‌کارگیری معیارهای آرشیوی سنتی در مرحله ارزشیابی خرد را بیان کرده است:

وقتی ارزشیابی کلان به اتمام رسید و ردیف‌ها، طبقه‌ها، سامانه‌ها یا مجموعه‌ای حقیقی از سوابق برای ارزشیابی در مقابل آرشیوکاران قرار گرفت، جایی که جزء‌گرایی بیشتر لازم یا مطلوب است، می‌توان معیارهای ارزشیابی سنتی را برای سوابق موردنظر به کار گرفت. چنین معیارهایی برای اصلاح ارزش سوابق منفرد یا گروه‌بندی یا سری‌های کوچک سوابق در شبکه ساختاری - کارکردی، راهبردی - نظری، مورد استفاده قرار می‌گیرد. موضوعات سیاسی، فنی، حقوقی و حفظ و نگهداری هم در همین مرحله مورد توجه قرار می‌گیرند. استفاده‌های پژوهشی کنونی نیز ممکن است فقط در مرحله نهایی مورد توجه قرار گیرند اما محرک فرایندها نیستند ... این معیارهای ارزشیابی خرد در بردارنده ارزیابی عامل‌هایی مانند سن، یکتایی، زیبایی‌شناختی، گستره زمانی، اعتبار، کامل بودن، اندازه، قابلیت دستکاری، شکنندگی، نسخه‌برداری، ارزش مالی، ارزش کاربردی و غیره، است.^۱

<؟> این نقل‌قول از اثر تری کوک با عنوان زیر اقتباس شده است:
"Archival Appraisal and Collection: Issues, Challenges, New Approaches", special lecture delivered to University of Maryland and NARA Staff at the National Archives and Records Administration, College Park, Maryland, 21 April 1999, pp. 28-29.

به‌خاطر توزیع گسترده این متن میان آرشیوکارانی که در ارزشیابی سوابق دولتی در آرشیو دولتی کانادا مشغول به کار هستند، به تری کوک مدیون هستم. در مورد سابقه، جایی که کوک از «سندشناسی» به‌عنوان معیار ارزش استفاده می‌کند، منظور او مداخله مدیران ارشد داخل و خارج از مؤسسه آرشیوی یا گروه‌های علاقه‌مند با تأثیر کافی برای ایجاد تغییر در تصمیم‌گیری درباره فراهم‌آوری است که نتیجه راهبرد سازمان در قبال فراهم‌آوری و پذیرش توصیه‌های آرشیوکاران بر اساس کاربرد غیرمتعصبانه معیارهای ارزشیابی کلان می‌باشد. این معیار یکی از ناپایدارترین عوامل مرتبط با نظریه ارزشیابی است اما مزایای (و معایب) آن به‌عنوان موردی که باید در ارتباط با استانداردها و روش‌های اجرایی حرفه‌ای مورد بررسی قرار گیرد، فراتر از موضوع مورد بحث در این مقاله است.



مرحله ارزشیابی خرد، شامل خواندن متون برای اعتبارسنجی، بررسی یا اصلاح فرضیه‌های نشأت گرفته از ارزشیابی کارکردی و انجام این کار بر اساس آنچه که ممکن است متون درباره ارتباطات کارکردی منعکس کنند، می‌شود. همزمان، ارزشیابی خرد مرحله تخریب امن است که از طریق آن آرشیداران می‌توانند افزایش ارزش محتوای سوابق یا هر ابزار دیگری را که با شرایط خاص و شکل‌گیری توصیه‌های ارزشیابی آن‌ها در ارتباط است، معرفی کنند.

ممکن است بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف کوک به‌عنوان نظریه‌پرداز، پافشاری او بر این موضوع باشد که رویکرد ارزشیابی جدیدی را تعریف می‌کند، درحالی‌که از بسیاری از جهات، کوک بهترین روش‌های موجود را برگزیده و به هم پیوند می‌دهد و بر در نظر گرفتن زمینه کارکردی تولید سابقه به‌عنوان اولین و اصلی‌ترین وجه در تعیین ارزش آرشیدی، تأکید می‌کند. این نوآوری اساسی و مهمی در نظریه است. ممکن است بر اساس نبوغ حقیقی، کوک بیشتر به‌عنوان سازنده مدل ترکیبی باشد. در حقیقت، برای یک نظریه‌پرداز، سرمایه اصلی کار کوک همیشه به ابعاد راهبردی و روش‌شناختی پیاده‌سازی، گره خورده است. در مدل ارزشیابی کلان کوک، نظریه ارزشیابی، راهبرد فراهم‌آوری و روش ارزشیابی، سه ستون به هم وابسته هستند که یک ساختار ذهنی مجرد را حفظ کرده و نمی‌توانند بدون ترکیب کردن هر سه سطح تحلیل در یک کل جامع، بیان شوند.^۱

مشکل تسهیل اجماع حرفه‌ای درباره این مفهوم، تنش بین انگیزه برای ارتباط‌دادن نظریه ارزشیابی کلان با چشم‌اندازهای ذهنی پست‌مدرن است که مدعی جهش کیفی روی معیارها و اقدامات ارزشیابی قدیمی‌تر می‌باشد- درحالی‌که در مرحله بعد، نگاه‌داری، تقویت و طرح‌ریزی مجدد به‌عنوان یک محصول ذهنی جدید مطرح می‌شود که فقط بخشی از آن چیزی می‌باشد که در گذشته انجام شده است. بخش اعظمی از آنچه که باعث شده است مدل کوک درباره کار ارزشیابی این چنین مؤثر باشد، هیچ ربطی به رویکرد نظری جدید درباره اینکه ارزشیابی با استفاده از بینش‌های پست‌مدرن در دنیای الکترونیکی چگونه باید انجام شود، ندارد. از میان ده ویژگی استاندارد ارزشیابی کلان که خود کوک مجزا می‌کند، نه ویژگی راهبردی و روش‌شناختی بوده و با تغییر جهت هسته‌ای از «محصول» سوابق به سمت فعالیت کارکردی و زمینه تولیدی، ارتباط مستقیمی ندارد. این ویژگی‌ها با برنامه‌ریزی یکپارچه، مدیریت مناسب، راهبرد فراهم‌آوری فعال، تشخیص اینکه ارزشیابی جامع تمام سوابق در انتهای طیف سوابق (و زمانی که این موضوع می‌تواند مدیریت شود) و تجلیل از ارزشیابی به‌عنوان یک اقدام مبتنی بر پژوهش که باید به‌طور کامل مستند شود، مرتبط هستند. همان‌طور که خود کوک می‌گوید، این یک نظریه نیست. اینها بهترین اقدامات حرفه‌ای هستند که کاملاً با تمسک به دستورالعمل‌های طبقه‌بندی سنتی ارزش کاملاً مطابقت داشته و طبق گفته کوک، به نوبه خود

1. Ibid., p. 17.

با تحلیل کارکردی در مرحله ارزشیابی خرد سازگاری دارند.

عامل جدید در این نظریه، تشخیص این است که آرشیداران امروزی به یک چارچوب زمینه‌ای کارکردی نیاز دارند که عمل ارزشیابی کلان در آن چارچوب انجام شود. برای آرشیدارانی که در دریایی از کاغذ و فراداده‌های الکترونیکی غرق شده‌اند، این روش بینش‌هایی درباره بهترین اهداف آرشویی را ارائه می‌دهد. با این حال، گاه‌گاهی کوک از به‌کارگیری دستورالعمل‌های طبقه‌بندی ارزش بدون توضیح‌دادن معیاری که بر اساس آن از پیاده‌سازی آرشویی کارکردی کلان به سمت انتخاب حقیقی سوابق حرکت می‌کنیم، اجتناب و آنگاه گستره کامل ارزش‌های سنتی در مرحله ارزشیابی خرد، شامل کاربردهای پژوهشی شناخته‌شده را معرفی می‌کند.

کوک با استفاده از این پیوند (یا ترکیب) به‌عنوان یک رویکرد نظری جدید، ارزشیابی کارکردی را به سمت رویکرد منسجم، منظم و یکپارچه‌ای سوق می‌دهد که به‌عنوان یک راهبرد فراهم‌آوری، یک روش ارزشیابی گام‌به‌گام و دقیق و تأکید اصولی جدید بر زمینه کارکردی به‌عنوان تنها چارچوب مؤثر برای تعیین مکان سوابق آرشویی عمل می‌کند. کوک در حیطه این انتقال‌ها، روشی برای نجات و تقویت دوباره تقاطق مختلف معیارهای قدیمی ارزشیابی و تطبیق‌دادن فرضیات متفاوت درباره ماهیت ارزشیابی، ارائه می‌دهد. اما کوک حقیقتاً هرگز مشکل ارتباط بین این اجزای متضاد ترکیب‌شده را حل نمی‌کند. در برخی نقاط، کوک بسیار آزاد و واقع‌بین به‌نظر می‌رسد. در برخی نقاط دیگر، به‌نظر می‌رسد کوک مجذوب مطالعات تفسیری ساختاریافته ریچارد بروآن شده و به موجب آن، تنها هدف مرحله ارزشیابی خرد بررسی اعتبار تحلیل‌های کارکردی به‌کارگرفته‌شده برای زمینه تولیدکننده است.

اگرچه کوک به‌عنوان یکی از تغییردهندگان رویکرد در نظر گرفته می‌شود اما در حقیقت او یک پایگاه روش‌شناختی عملی را ایجاد کرده است؛ پایگاهی که موجب ترکیب ناآرام عوامل می‌شود. این کار، ترکیب ناآرام است زیرا تولیدکننده فقط از کاربردهای برخاسته از یک بخش انتخاب‌شده از این روش آگاهی داشته و بر اساس تعریف، نظریه باید از لحاظ درونی منسجم باشد. برای تأکید بر کل حوزه این ترکیب، لازم است سازگاری نظری که کوک به‌دنبال آن می‌باشد را قطع کنیم. کل جوهره روح‌بخش کار کوک برای بناکردن عمل ارزشیابی در یک چارچوب نظری مناسب، هرگز در کار اصلی تی.آر. شلنبرگ به‌دست نمی‌آید (Schellenberg, 1956, 1965). عمل‌گرایی آمریکایی شمالی شلنبرگ، عمل ارزشیابی و اجرای برنامه را در مقابل انتقال سوابق با فناوری‌های خودکار آسیب‌پذیر باقی گذاشته و به‌دلیل عدم وجود عمق نظری، انسجام روش‌شناختی موردسؤال باقی می‌ماند. کوک می‌خواهد برای اجتناب از اشتباه شلنبرگ در تحلیل جاسازی‌شده علایق پژوهشی کنونی درباره مفهوم ارزش



اطلاعاتی (انتخابی که به دلیل غیرضروری بودن، فجع تر می شود)، رویکرد خود را در یک چارچوب نظری مناسب بنا کند. با این حال، نظریه کوک همانند روش شلنبرگ، همواره با آگاهی کامل درباره محدودیت‌های دنیای واقعی دولتی و درک او از عواقب اقدامات نادرست گذشته، شکل گرفته است.

هیچ کدام از موارد بالا پیشنهاد نمی کند که نظریه کوک ذاتاً نامنسجم یا عیب دار است. ابهام در اصل نظریه ارزشیابی کلان در واقع یک مزیت است نه نقطه ضعف؛ زیرا در نظریه ارزشیابی کلان فاصله خطرناکی بین اقتدار بینش‌های مهم آن، تحلیل کارکردی زمینه‌ای سوابق تولیدشده و انتخاب روش‌هایی (که با استفاده از آن انتخاب اینکه کدام سوابق باید حقیقتاً نگه‌داری شوند) را ممکن می‌سازد، ظاهر می‌شود. کوک درباره این فاصله چیزی ننوشته است؛ او از بهترین اقدامات ارزشیابی سنتی استفاده کرده تا پل روش شناختی مناسبی را ایجاد کند. نتایج حاصل یک ترکیب صحیح است. این موضوع وقتی به نظر کاملاً مناسب می‌رسد که اقدامی مانند ارزشیابی آرشیوی اساساً تلاشی سودمندگرا باشد که با محدودیت‌های سازمانی احاطه شده و از نظر ذهنی بر قضاوت درباره ارزشی که بینش‌های علمی و پست مدرن را تعریف می‌کند.

استعداد مخفی در ارزشیابی کلان - ابهام ذهنی ذاتی آن - به آن به عنوان یک روش، شفافیت ذهنی لازم را می‌دهد. این آشکاری ذاتی موجود در نظریه است که آن را به عنوان یکی از نامزدهای جدی عمل به عنوان پایگاه استاندارد جهانی تبدیل می‌کند. البته پیش از کشف کامل آن بحث، تغییر تمرکز از تلاش کوک برای ایجاد یک ترکیب جدید به سمت موفقیت‌های کسب شده توسط همکار او یعنی ریچارد بروان در تقویت ارزشیابی کلان با پایداری نظری شدید، می‌تواند مفید باشد (Brown, 1991-1992, 1995). نتیجه کار او حقیقتاً یک پایداری نظری کامل است اما منجر به نوع دیگری از نظریه می‌شود که به عنوان یک اصل عملی برای استانداردسازی روش ارزشیابی، کمتر واجد شرایط است.

کشف بروان از نظریه ارزشیابی از زمان اولین مقاله او درباره این موضوع در سال ۱۹۹۱ در بردارنده تقویت ارزشمند ایده‌های کوک است. از این حیث، بروان حداقل سه طبقه‌بندی عمده را پیشنهاد می‌کند که درک یک شخص غیرحرفه‌ای درباره نظریه ارزشیابی کلان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اول از همه، بروان استدلال می‌کند که برای درک مناسب زمینه تولیدکننده، تحلیل سوابق باید در ابتدای راهبرد فراهم‌آوری اتفاق افتاده و نباید برای مراحل بعدی، در یک ارزشیابی خرد مجزا باقی گذارده شود که ممکن است برای جلوگیری از انحراف و خطاهای عمده، بسیار تفکیک شده باشد (Brown, 1995, pp. 124-125). در پافشاری بر اهمیت در نظر گرفتن

متون تولیدشده توسط تولیدکنندگان سابقه در تعریف زمینه کارکردی (Brown, 1995, p. 140). بروآن «مشکل مفهومی در قالب ارزشیابی کلان»، جایی که بین تحلیل کارکردی تولیدکننده سوابق و خواندن متون درون سوابق تمایز قائل شده و آن‌ها را از هم مجزا می‌کند، را تأیید می‌کند. بروآن ادعا می‌کند که این موضوع منجر به فقدان احتمالی «هدف، معنا و پیام‌هایی می‌شود که به‌طور ضمنی در سوابق عمومی که شایسته توجه هستند، رمزگذاری شده‌اند» (Brown, 1995, p. 142). او همچنین ادعا می‌کند که «هر نتیجه‌گیری نهایی که در ارتباط با زمینه تولیدکننده بدون خواندن سوابق حاصل می‌شود، محدود، پرمخاطره و احتمالاً نامعتبر است» (Brown, 1995, p. 143).

دوم اینکه، بروآن در زمان انتشار دومین مقاله خود در سال ۱۹۹۵، آزمایش نظری پیشرفت‌های مکتب ارزشیابی کلان را تا حال حاضر، موردتقدیر قرار داده است. بروآن دربارهٔ حجم نمونه‌های اولیه و مدل‌های آزمایشی هشدار می‌دهد که به الگوهای تغییرناپذیری تبدیل شده‌اند که می‌تواند راهبردهای آتی فراهم‌آوری را از پیش تعیین و منحرف کند (Brown, 1995, p. 129). البته، هیچ‌الگویی برای هیچ‌کدام از بخش‌های برنامه فراهم‌آوری، تغییرناپذیر باقی نخواهد ماند. این عامل بر این موضوع دلالت دارد که برای به‌کارگیری ارزشیابی معتبر یا پیاده‌سازی برنامه مؤثر فراهم‌آوری به چیزی انعطاف‌پذیرتر از یک الگو نیاز داریم. در حقیقت، توضیحات پایانی مقاله سال ۱۹۹۵ بروآن، دلیل منطقی برای یک مدل نظری خاص نیست اما مدافعی تهییج‌کننده برای رویکردهای قوی پژوهش‌محور است. بر اساس گفته‌های بروآن، «به‌کارگیری [رویکرد پژوهش‌محور] برای تعیین کیفیت، سنجش یا ارزیابی از یک رویکرد مدیریت پروژه در ارزشیابی سوابق آرشیوی ممکن است دشوار باشد... با انکار زمان در مطالعات زمینه در متن، مورد غیرقابل‌جبرانی از چشم‌انداز تاریخی - آرشیوی از دست می‌رود» (Brown, 1995, p. 159).

در نهایت، این چشم‌اندازها منجر شد تا بروآن به‌دنبال قرار گرفتن در مسیر اصلی رشته آرشیوی، تأکید فیلسوفانه پست‌مدرن بر خواندن تعبیری در مرحلهٔ ارزشیابی کلان، باشد. بروآن این کار را در بحث برای درک نسبتاً گسترده از سوابق آرشیوی انجام داده و می‌گوید که «آرشیو فقط برای حفظ و نگهداری حافظه اداری نیست، بلکه برای کامل کردن حافظهٔ جامعه می‌باشد که در آینهٔ کل سوابق گذشته، انعکاس یافته است» (Brown, 1995, p. 150). درعین‌حال، کل سنگینی این بحث، یک نقد کنایه‌دار از عمل ارزشیابی گذشته است که راهبرد او را هم مشروط می‌کند. بروآن برای آزادشدن از فرضیات از پیش تعیین‌شدهٔ وبر^۱ درباره رفتار دیوان‌سالاری که احساس می‌کند جزء ذاتی به‌کارگیری سنتی معیارهای شهودی و اطلاعاتی در سوابق دولتی هستند، خواندن کلی و تعبیری «محیط فیزیکی و معنوی که سوابق در آن تولید و

1. Weberian



رمزگذاری شده‌اند» را پیشنهاد می‌دهد. این روش بر تفسیر معانی درونی - دلایلی رفتار جامعه یا سازمان‌ها (نیات آن‌ها) متمرکز است. هدف این روش، خارج کردن ویژگی‌های جایگزین از میان متون دولتی است که غالباً در فرضیات سنتی دربارهٔ ارزشیابی، نادیده گرفته می‌شوند (Brown, 1991-92, p. 52).

درحالی‌که کوک بین گذشته و سرآغاز در مرحله ارزشیابی خرد پلی ایجاد کرده و به این وسیله تصمیم‌نگهداری / امحاء را با تحلیل زمینه‌ای کارکرد کلان پیوند می‌دهد، ریچارد بروآن در ابتدا متوجه ضعف تولید کوک شده است. بروآن بین تکیه بر ارزشیابی کلان که منشأ و ارزش را به شکل کاربردی تعریف می‌کند و پیاده‌سازی ارزشیابی کلان با تمام روش‌ها و معیارهای (همچنین تمرکز ضمنی سوابق) متنوع، سنتی و متضاد، خطر تناقض احتمالی را می‌بیند که منجر به از هم گسستگی روش‌ها می‌شود. پاسخ او به این مسئله، طرح‌ریزی مجدد فرمول‌های نظری در راهبرد دو مرحله‌ای کوک و ایجاد پایداری نظری و روش‌شناختی با استفاده از رویکرد پست‌مدرن مایکل فوکالت و برخی از دانشجویان منتخب تاریخ اجتماعی و معنوی بود. در نتیجهٔ این تأثیرات، ارزشیابی کلان به خواندن متون (سوابق) تبدیل شده و هدف از انجام ارزشیابی، تأیید این موضوع است که زمینه تولیدی به‌طور کامل و مناسب شناسایی و تحلیل شده است. آزمایش، بررسی و در صورت لزوم، اصلاح فرضیهٔ ارزشیابی کلان با توجه به ارزش آرشیوی کارکرد-محور، به‌طور نظام‌مند، سازمان‌یافته است. این کار با پیروی از روش‌های منطبق با رویکردی انجام می‌شود که در آن، ارزشیابی خرد کاملاً در ارزشیابی کلان ادغام شده است.

بروآن دیدگاه نظریه‌پردازانی مانند هانس بوم و تری کوک مبنی بر تأکید بر کار، سلسله‌مراتب دیوان‌سالاری را به‌عنوان کاربرد در حال پیدایش نظریه اجتماعی در محیط‌های تولید سوابق و عمل ارزشیابی آرشیوی به‌تصویر می‌کشد. اساساً برای بروآن، گسترش منطقی این کاربرد، خواندن تعبیری تعریف‌شده با پیروی از چشم‌اندازهای فیلسوفانه مایکل فوکالت است. به گفته بروآن:

پشت هر سامانه، سازمان یا ساختار کامل، حجم گسترده‌ای از ارتباطات کارکردی یا فرایندی قرار دارد که به‌طور تصادفی در متون رونوشت‌برداری شده‌اند؛ گفتمان نقلی دانش، زبان، فرضیات، قوانین و اصولی که ساختار سامانه را مشخص و توصیف می‌کنند. برای تفسیر کردن این فرضیه با استفاده از واژگان آرشیوی، تولیدکنندگان سوابق به‌طور همزمان محصول پیشرفت تکاملی ساختاری یا نظام‌مند و چگونگی نمایش استدلالی مجسم در متون نقلی مکالمه‌های ثبت‌شدهٔ خود هستند (Brown, 1991-92, p. 43-44).

این عبارت طولانی و پیچیده است اما نباید بترسیم. بحث اصلی به یک رویهٔ آرشیوی



ساده تبدیل می‌شود که روشن‌تر از آن چیزی است که در ابتدا به نظر می‌رسید. از نظر بروآن، نظریه ارزشیابی کلان و راهبرد منسجم فراهم‌آوری، هم‌معنی هستند (یعنی، تئوری با عمل یکی است). آنچه که از ادغام نظریه و عمل به‌وجود می‌آید «یک راهبرد ارزشیابی برای سوابق است که به‌جای سطح فقره^۱ در سطح جامع^۲ و به‌جای لایه ترکیبی ماده سابقه، در لایه تولیدکننده سابقه، انجام می‌شود ... این راهبرد بر خلاف ارزش آرشیوی خود سوابق، بر ارزش آرشیوی پایگاه یا مکان یا محیط تولید سوابق تأکید می‌کند؛ این راهبرد به‌جای ارزش اطلاعاتی که در مدارک وجود دارند، اولویت اهمیت را به زمینه شهودی اختصاص می‌دهد که سوابق در آن تولید می‌شوند» (Brown, 1991-92, p. 39). در واقع این راهبرد یکی از بهترین فرمول‌های کوک است. اگر عمداً واژگان را ساده کنیم تا «تفسیر تعبیری» در عمل، به‌معنای استفاده از ارزشیابی سوابق در محل باشد به‌منظور تأیید یا ارزیابی مجدد ارزشیابی کارکردی کلان اقدامات تولیدکنندگان سوابق به‌عنوان شاهد و مدرک برای شرح موجود در سوابق (پیدا کردن مستندات پاسخگویی و آگاهی درباره ارتباطات اجتماعی)، سپس می‌توانیم سازه اصلی و با ارزش کوک را کشف کنیم.

بروآن جمع‌بندی آسانی درباره این موضوع را در پی‌نوشت مقاله سال ۱۹۹۵ خود به این شرح ارائه داده است: «آنچه که من در این مقاله پیشنهاد می‌دهم این است که برای استفاده‌های مهم آرشیوی از زمینه تولیدکننده، خواندن فرامتون (متن درباره متن) باید با خواندن متون (سوابق) تولیدشده در نتیجه اقدامات کارکردی و فرایندی تولیدکننده تکمیل شود (Brown, 1995, p. 169, endnote 36).

درحالی‌که این قاعده‌سازی چیزی بیشتر از پذیرش کلی این موضوع نیست که برای طبقه‌بندی ارزش باید سوابق را به‌عنوان یک کل مورد ارزشیابی قرار داد، بروآن روش دو مرحله‌ای را به یک مرحله کلی تبدیل کرده است که روش ارزشیابی سنتی سوابق را به‌عنوان وسیله‌ای برای تفسیر تعبیری «زمینه شهودی» به‌کار می‌گیرد. مسلماً، از نظر بروآن، این مسئله تغییر در تأکید بر تمایز اصلی کوک بین تمرکز در سطح کلان بر فرامتون و تمرکز در سطح خرد بر سوابق را تعریف می‌کند (که مورد دوم، اساساً فرضیات قبلی زاییده‌متون را بررسی و کامل می‌کند)، اما این قاعده‌بندی همانند قاعده‌بندی کوک، راه درازی در پیش دارد تا در اختیار اکثر آرشیوداران قرار گیرد (در یک سطح، این همان چیزی است که کوک پیش از این به‌کار گرفته و ممکن است در موازات یکدیگر قرار داشته باشند). درحالی‌که قاعده‌بندی پست‌مدرن کوک برخی اوقات مبهم به‌نظر می‌رسد، اما هیچ پشتیبان راسخ‌تر از بروآن برای هسته مرکزی ابتکاری در رویکرد ارزشیابی کلان، یک تغییر درونی اساسی و فیلسوفانه به‌سمت تمرکز بر زمینه تولیدکننده، وجود ندارد. مدل بروآن از ارزشیابی کلان، تفسیری منطبق با مفهوم اصلی

1. Item

2. Collective



کوک است. کوک بسیاری از اصلاحات (و عبارتهای متمایز) بروآن را در نوشتههای خود به کار گرفته است.

البته، پایداری نظری دربردارنده هزینه است. در ابتدا، بسیاری افراد ادعا خواهند کرد که این قاعده‌بندی به ندرت با آنچه که آرشیوداران همیشه انجام داده یا در بهترین حالت، تلاش می‌کنند تا این کار را در محدودیت‌های عملیاتی غیرقابل اجتناب انجام دهند، برابری دارد. جیم ساندرمن این مسئله مشهود را به این شکل بیان می‌کند که: «احتمالاً آرشیوداران همیشه از زمینه کارکردی و همچنین زمینه منشأیی و زمینه سوابق برای ارزشیابی استفاده می‌کنند» (Suderman, 1997, p. 138). البته برای برای ادای دین به بروآن، وقتی که ارزشیابی برای مستند کردن زمینه کامل کارکردی و شهودی به کار گرفته می‌شود، اکثر ارزشیابی‌های گذشته به‌طور ناامیدکننده‌ای ناکافی بود. آرشیوداران به ندرت حین ارزشیابی در محل، تلاش می‌کردند متون را به شکل تحلیل زمینه بخوانند تا موقعیت ارزش آرشیوی را تشخیص دهند. با این حال از برخی جهات خاص، بروآن همانند کوک به جای تلاش برای تعریف کردن رویکرد جدید برای ارزشیابی، به شکل پیشرفته و قوی آن را با دقت شرح داده است. اگر بهترین شاهد و مدرک درباره زمینه تولیدکننده و بهترین نوع تفسیر این زمینه از خود سوابق نشأت گیرد، پس تمرکز اصلی پژوهش‌های ارزشیابی دقیقاً روی نقطه‌ای باقی می‌ماند که سنت‌گرایان همواره به آن فکر می‌کردند - یعنی به جای تمرکز بر سنجش تفکیک‌شده زمینه تولیدکننده که کوک سال‌ها بر آن پافشاری کرد، تمرکز بر خود سوابق باشد.

اجازه دهید چگونگی ادغام تحلیل کارکردی و بررسی سوابق به‌منظور کشف زمینه شهودی کلیدی را کمی بیشتر مورد بحث قرار دهیم. از آرشیوداران خواسته شده است تا پیشنهاد بروآن را که «برای درک کامل ابعاد تجربیات انسانی، زمینه تعاملی امور انسانی به‌عنوان منبع دانش تاریخی، ارزشی بیشتر از تحلیل‌های تجربی و مشاهدات علمی حوادث طبیعی، خواهد داشت» (Brown, 1995, p.39) بپذیرند. در اینجا، منظور بروآن از «زمینه تعاملی امور انسانی»، زمینه در مفهوم پست‌مدرن و دربردارنده این مفهوم است که درک این زمینه به شکل پیچیده مقید به شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است. حالا آرشیوداران می‌دانند روش ارزشیابی کلان رویکردی است که «تلاش می‌کند تا ارزش اطلاعاتی غیرعینی مدارک را کنار بگذارد تا بر ویژگی‌های شهودی عینی تلویحی در زمینه تولید سوابق، تمرکز کند؛ این رویکرد تلاش می‌کند تا ارزش تاریخی آرشیوی سوابق که در تولید، نگارش، شکل‌گیری و سازماندهی [ارزشیابی کلان] موجود هستند را در مقابل ظرفیت محتوای اطلاعاتی سوابق برای ارائه ارزش [ارزشیابی خرد] مورد بررسی قرار دهد» (Brown, 1995, pp.39-40). هنوز هم مباحث جدی درباره جایگاه مطالعات آرشیوی به‌عنوان یک رشته معنوی در قرن بیست و یکم، وجود دارد.

خطرات عمده‌ای در نگارش روش تجربی یا تنظیم آن در مکان اشتباه، به‌عنوان طبقه پایین‌تر از دانش نسبت به بینش‌های تاریخدانان، وجود دارد. نظریهٔ پست‌مدرن هیچ حق انحصاری در تاریخ‌گرایی خود ندارد و ممکن است کل مفهوم را تحریف کند (کما اینکه تقریباً این کار را انجام داده است). علاوه‌براین، عملاً تغییر رویکرد در معرض خطر تغییر به‌سوی تحلیل سامانه‌های تجاری رمزگذاری‌شده را دارند که استاندارد موردنیاز برای دلایل مستندسازی برای اخذ تصمیمات نگه‌داری یا امحاء را به الگوی مالیاتی و غیرعملی تبدیل می‌کند. این کار با خاصیت ارائه جزئیات لازم برای ساخت شرح‌های موردنیاز، کاملاً غیرعملی است.

تصور بروآن بدون شک نظام‌مند و سازگار است. البته، بروآن برای به‌کارگیری ارزشیابی کلان در راهبرد فراهم‌آوری و بررسی معیارهایی که بر اساس آن پیکربندی دیوان‌سالاری باید بر اساس اولویت آرشیوی طبقه‌بندی صورت پذیرد، مراحل متعدد بالا به پایین انعطاف‌پذیرتر را در قالب یک چارچوب ترکیب می‌کند که از لحاظ فلسفی پایدار بوده اما یک چارچوب بالا به پایین بسیار محدود است. این چارچوبی است که در آن ارزش اطلاعاتی در سوابق ممکن است به‌راحتی سلب مشروعیت شده و در آن هر نوع ارتباط قابل‌مشاهده در زمینه تولید که در گفتمان نقلی سوابق آشکار نیست، در رتبه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. حتی جدی‌تر از آن، در صورت نیاز به خروج از تفسیر تعبیری شدید معنایی که مفهوم‌سازی پست‌مدرن تعریف کرده، ممکن است صرف‌نظر از میزان آشکاری آن، هماهنگی پایداری روش‌شناختی بدون نتیجه‌گیری باقی بماند.

ممکن است این مشاهدات، تفسیر محدودی از متن بروآن به‌نظر برسد؛^۱ بروآن دلایل منطقی برای تمرکز بر سابقه از طریق ارزشیابی کلان را در مقاله‌های سال ۱۹۹۱ (Brown, 1995, p.44-51) و 1995 خود بیان کرده است. بروآن در سال ۱۹۹۵ آشکارا، کشف و ترکیب ارزش اطلاعاتی زمینه‌ای در تفسیرهای تعبیری کلان (با استفاده از واژگان دیگر) را یکپارچه کرده است. اما بروآن در هر دو مقاله بر بحث اصلی خود صراحتاً از اما و اگرهای ارزشیابی کلان سخن گفته است. او در مقاله سال ۱۹۹۱ خود می‌نویسد:

این وسوسه وجود دارد که شناسایی تولیدکنندگان سوابق از سوابق (فوندهای وابسته به زمینه) با مفهوم سنتی ارزشیابی سابقه‌محور «پایین به بالا» اشتباه گرفته شود. اینجا هدف اصلی من تشخیص و ایجاد نیاز به الگوی مطالعه و شکل‌دهی گفتمان نقلی نهفته در سوابق خاص، به‌عنوان منبع زمینه برای تولیدکنندگان سابقه است ... و قطعاً هدف من تقویت چرخه کامل پذیرش مجدد «تفسیر» کل مستندات موجود به‌منظور انجام ارزشیابی مرتبط با فقره و اخذ تصمیمات منتخب با توجه به مفاهیم درک‌شدهٔ پیشین درباره ارزش آرشیوی یا استنتاج‌های غیرعینی دربارهٔ اهمیت آرشیوی سوابق به‌عنوان منابع تاریخی بالقوه از میراث ملی

۱. در اینجا، تصویری که بروآن از مفهوم ارزشیابی کلان در ذهن داشته و با تصویر ذهنی کوک مغایرت دارد ساده شده است تا امکان ایجاد یک بحث ساده اما در عین‌حال دقیق، فراهم آید. اصرار بر پایداری روش‌شناختی بین سطوح خرد و کلان ارزشیابی در کار هر دو پژوهشگر، به چشم می‌خورد. بروآن تا حدی در این قضیه پایدارتر است زیرا عمداً بر نظریه تمرکز کرده و در کنار آن به کاربردهای آن در راهبرد فراهم‌آوری پرداخته است اما کوک تقریباً همیشه، نظریه، راهبرد و روش (و همچنین گستره ارزشیابی) را در کارهای خود با هم ادغام کرده است. با توجه به نکاتی که مطرح شد می‌توان گفت بروآن همواره به‌دنبال ایجاد پایداری است درحالی‌که کوک علاوه‌برآنکه خواهان پایداری است اما در کنار آن به‌دنبال ایجاد نوعی از ترکیب مفاهیم است که غالباً نسخهٔ گسترده‌تری از کاربردهای ارزشیابی کلان را پیشنهاد می‌دهد.



در سطح مستند، نیست (Brown, 1995, p. 51-52).

بروآن دربارهٔ این نکته کاملاً صریح است و در این صراحت به‌طور ضمنی با قاعده‌بندی گستردهٔ کوک دربارهٔ ارزشیابی کلان، مخالفت می‌کند. کوک، هم در بینش، و هم در رفتارش به‌عنوان مدیری که برنامه فراهم‌آوری را اداره می‌کند، تفاسیر بسیار صریح و مداراآمیز دربارهٔ کاربردها و معیارهای ارزشیابی کلان و کارکردی را می‌پذیرد. رویکردهای بالا به پایین و پایین به بالا در کنار هم بوده و در قالب گزارش‌های ارزشیابی کلان آرشیو ملی، یکدیگر را تکمیل می‌کنند. تفسیر تعبیری در یک رویکرد گسترده درباره ارزشیابی کلان هرگز نمی‌تواند چیزی بیش از ابزار پرس‌وجو و بررسی مشروع برای استفاده در ارزشیابی کلان بوده و نمی‌تواند به‌تنهایی موردقبول باشد. اگر متخصصان به‌دنبال ایجاد استاندارد انعطاف‌پذیر، سودمندگرا و عملی بر اساس پایداری کامل نظری هستند، نتیجهٔ حاصل، پیچیدگی و استحکام غیرضروری خواهد بود.

چنین رویکردی نسبت به ارتقای استانداردهای حرفه‌ای، بیشتر باعث ایجاد موانع مصنوعی می‌شود. چیزی در قاعده‌سازی پست‌مدرن از ارزشیابی کلان وجود ندارد که معیارهای سنجش و تعادلی را ارائه دهد که از نظر عقلی برای اطمینان‌یافتن از این کافی باشد که تفسیرهای تعبیری به‌درستی موجب انتخاب آرشیوی بهتری می‌شوند. قاعده‌سازی‌های پست‌مدرن بیش از اهداف سنتی و کمتر از راهبردهای روش‌شناختی پایدار، برای اهداف پاسخگویی قابل‌رسیدی نیستند. مأموران بررسی در سازمان‌های بزرگ پیش از این بدون انکار کردن حداقل نگاه اجمالی به محتوای سوابق به‌عنوان اصلی برای ارزیابی گفتمان‌های پیچیدهٔ زمینه‌ای که بروآن پیشنهاد کرده است، به اندازه کافی از سوابق جدا شده‌اند. همان‌طور که خود بروآن اشاره می‌کند، آزادی ذهنی درست که برای متخصصان جهت اجرای پژوهش‌های مستقل ضروری هستند، بیش از قدرت نظری یا کارآمدی عملیاتی در راهبرد مؤثر فراهم‌آوری دارای اهمیت است. بروآن و کوک اساساً با این عادات و رسوم زندگی کرده‌اند. باین‌حال، نیروی محرکه برای پایداری نظری، تصورات آن‌ها را به‌جای تقویت ذهنی به ساز و کارهای محدودیت‌های ذهنی، تبدیل کرد. با تفسیر ارزشیابی کلان به‌شکل نظام‌مند، نظریه به‌آسانی با «راهبرد فراهم‌آوری» بی‌رحم مدیریت‌محور تحریف می‌شود که از طریق این راهبرد سازمان‌های آرشیوی بزرگ می‌توانند فراهم‌آوری نزدیک‌شونده (حتی کاربردهای معیارهای ارزشیابی که در دیوان‌سالاری کلاسیک وبر، به روش «تک-سلسله‌مراتبی» دستور داده شده است) را با مجموعهٔ مشخصی از اهداف و اولویت‌ها به پایان برسانند. برای رویکردهای نظری پژوهش‌محور ارزشیابی کلان این کار، خطری ذاتی را ایجاد می‌کند زیرا این احتمال را دوباره بیان می‌کند که فرضیات قبلی ممکن است نتایج بعدی را دیکته کرده یا حتی چشم‌اندازهای مخالف را سرکوب کند. اینجا یک کنایه

۱. فرمول‌بندی مشابهی را می‌توان در صفحه ۱۴۰ از مقاله «ارزشیابی کلان» او که در سال ۱۹۹۵ منتشر شده است، پیدا کرد.



مضعف وجود دارد که این نتیجه همان چیزی است که بروآن آشکارا از آن اجتناب می‌کند. در کنایه دیگر، این خطر وجود دارد که در نتیجه تلاش برای ایجاد نظریه ارزشیابی بر اساس ایده‌های پست مدرن، استقلال ذهنی از بین برود. مکتب پست‌مدرن فراگیرترین مدل فیلسوفانه در برنامه‌های تحصیلی تاریخ در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در اروپا و آمریکای شمالی بود. بروآن از سال ۱۹۹۵ مبنای ذهنی پست‌مدرن خود را از تکیه محدود به فلسفه تاریخ که از طرف مایکل فوکالت حمایت می‌شد، به مبنای نظری گسترده‌ارائه‌شده توسط هایدن وایت و آنتونی گیدنز، گسترش داد.^۱ اما این تغییر برای نظریه آرشویی کاربردهای محدودی دارد. در نتیجه ایده‌های پست‌مدرن، بهره ویژه ما به‌عنوان یک حرفه مجزا و رشته فکری این است که در پی دوری‌گزیدن از احترام به مدهای زودگذر در پژوهش و روش‌های پژوهش در هنگام ارزشیابی ارزش آرشویی به‌جای قرار گرفتن تحت سلطه افسون اساسی ایجادشده توسط ساختارهای پیچیده فیلسوفانه است. این کار فرضیات نظری و روش‌شناختی اصولی ما را به‌شکل یک نظریه پایدار آرشویی تبدیل می‌کند. تأثیر ویژه آن، تبدیل وسیله بادنمای جرالدهام به توربین بادی متکی به نظریه است. احساسات ما به‌عنوان متخصصان این رشته با توانایی مشغول‌شدن در گفتمان علمی بیشتر برانگیخته خواهد شد اما در به‌کارگیری روش‌های ارزشیابی ممکن است در معرض بادهای متداولی قرار بگیریم که هیچ کنترلی روی آن‌ها نداریم و ممکن است ما را از اهداف اولیه‌مان منحرف کنند.

از نظر حرفه‌ای‌سازی، امن‌ترین مکان برای رویکرد تعبیری بروآن در ارزشیابی کلان در میان ابزارهای روش‌شناختی ارزشیابی خرد است که به نوبه خود در استانداردهای گسترده‌تر ارزشیابی کلان قرار گرفته که در جمع‌بندی اصلی کوک، به‌صورت تلویحی باقی می‌ماند. تصور بروآن - که با همکاری با دوست و همکار فکری او، برایان بروثمن (Brothman, 199, pp.79-100) شکل گرفته است - کاربردی فکری قوی برای راهبرد فراهم‌آوری و نظریه ارزشیابی کلان را ارائه می‌دهد که شایسته توجه جدی همه دانشجویان و کارمندان این رشته است. چالش بروآن برای آرشویداران مبنی بر «آگاهی‌داشتن و در نظر گرفتن لحظات ضد ساختاری موقتی در اقدامات مجازی سازمانی» (Brwon, 1995, p.151)، یک موضوع جذاب و بسیار مهیج است. باین‌حال، اگر رویکرد مایکل فوکالت برای واقعیت اجتماعی و همچنین رویکردهای پست‌مدرن که در حال تسلط بر این رشته هستند، اجازه دهیم تا این کار از طریق رقابت آزاد و در زمینه‌ای انجام شود که در آن، نقاط قوت نظری و عملیاتی در طول زمان به‌طور کامل مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. پس موضوع اصلی تحلیل حاضر این نیست که رویکرد بروآن ناقص و معیوب است بلکه موضوع این است که هرچه محصول ارزشیابی کلان به‌عنوان یک نظریه از نظر فکری پایدارتر

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره آثار این نویسندگان به بخش کتاب‌شناسی مقاله‌های بروآن در مجله آرشواریا مراجعه کنید. سه نمونه از مهم‌ترین رساله‌ها عبارتند از:

Michel Foucault, *The Archaeology of Knowledge*, trans. A.M. Sheridan Smith (New York, 1972).

Anthony Giddens, *The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration* (Cambridge, 1984).

Haydon White, *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation* (Baltimore, 1987).



۱. بازخوانی متون نشان می‌دهد که نظم شهودی ارزش از نظر او کاملاً مجزا و مستقل از ملاحظات پژوهشی آتی است. البته، همان‌طور که نظریه‌پردازان ارزشیابی کلان ادعا می‌کنند، ملاحظات مبتنی بر کاربر هنوز هم ناامیدانه از به‌کارگیری مفهوم ارزش شهودی او، جلوگیری می‌کنند. از نظر تئوری، نیازی به این کار نیست. دو یادداشت شلنبرگ درباره ارزشیابی هرگز به معنای نظریه در نظر گرفته نمی‌شود. این یادداشت‌ها را یک مدیر ارشد آرشیوی نوشته است که به دنبال ارائه راهنمایی عملی برای آرشیوکاران همکاران خود است تا بتوانند با انبوهی از سوابق که در اداره فدرال واشنگتن جمع‌آوری شده‌اند، روبرو شوند. شلنبرگ به‌ندرت نظر نظریه‌پردازان ارزشیابی کلان را تأیید می‌کند که به دلیل ملاحظات «سیاسی»، که خارج از حیطه عوامل مرتبط با این نظریه هستند، به‌شکل تلویحی ایده‌های خود را بیان می‌کنند. چرا نظریه‌پردازان همچنان به این نحوه مناسب اداره عمومی حمله می‌کنند درحالی‌که درک این نحوه اداره کردن به‌عنوان یک ماه، دشوار است. تری ایست وود در اثر زیر خود آشکارا گفته است که دستورالعمل‌های شلنبرگ کار یک روش‌شناس است نه یک نظریه‌پرداز:

Terry Eastwood, "Nailing a Little Jelly to the Wall of Archival Studies," *Archivaria* 35 (Spring 1993), note 4, pp. 245-46.

برای کسب اطلاعات درباره دفاع از نظر شلنبرگ و روش سنتی مصلحت‌گرایی آمریکایی درباره روش‌شناسی ارزشیابی به منابع زیر مراجعه کنید:

- Frank Boles and Mark A. Greene, "Et Tu Schellenberg? Thoughts on the Dagger of American Appraisal Theory," *American Archivist* 59 (Summer 1996), pp. 298-310.
- Linda J. Henry, "Schellenberg in Cyberspace," *American Archivist* 61 (Fall 1998) pp. 309-27.

و متمرکزتر شود، خطرات همراه با آن بیشتر خواهند شد. پایداری درونی لزوماً مهم‌ترین عامل در استاندارد ارزشیابی نیست. انتخاب بین بروآن و کوک از یک طرف و از طرف دیگر، کلیشه‌های شلنبرگ (Schellenberg, 1956, 1965) که با معیارهای ارزشیابی «سنتی» و طبقه‌بندی‌شده مرتبط هستند، جایگزین‌های غلطی است. تکیه مداوم به این جایگزین نادرست در قاعده‌سازی الگوی ارزشیابی کلان به‌عنوان مانعی در برابر اجماع حرفه‌ای و ایجاد استاندارد معتبر برای ارزشیابی، عمل می‌کند. چون هیچ تضاد درونی بین ارزشیابی کلان کارکردی و رویکرد کثرت‌گرایانه برای معیارهای ارزشیابی خرد وجود ندارد؛ یک ابهام روش‌شناختی وجود دارد که حاکی از پیچیدگی ذاتی ارزشیابی در دنیای امروزی است.

در عصر فراوانی سوابق، ارزشیابی کلان مؤثرترین وسیله موجود برای پرکردن فاصله بین الزامات امروزی برای چشم‌اندازهای قوی و راهبردی و اقدام اصلی ارزشیابی که در انتها (در عصری که قضاوت درباره ارزش را بدنام کرده است) به‌کارگیری این قضاوت‌ها برای تعیین سوابقی که باید نگهداری شوند را ارائه می‌دهد. ارزشیابی کلان در معنای درست آن، بهترین وسیله‌ای است که برای اجرای راهبرد فراهم‌آوری و ارزشیابی آرشیوی در اختیار داریم. این مورد شامل مفاهیم زیر است، آیا خط فکری مؤسسه یا آرشیوکار بر اساس ایده‌های پست مدرن فوکالت، سنتی شلنبرگ یا جنکینسون جدید است و آیا تمرکز آن‌ها بر سوابق دولتی، سازمانی، مؤسسه‌ای یا شخصی است. در صورت به‌کارگیری صحیح، ارزشیابی کلان پایگاه گسترده‌ای را پیشنهاد می‌دهد که کار، ارتباط و درک درون حرفه‌ای ما و کار، ارتباط و درک بیرونی سازمان‌ها با مشتریان، اهداکنندگان، شرکاء و رشته‌های فکری دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بررسی دیدگاه‌های دو نظریه‌پرداز اصلی ارزشیابی کلان در کانادا به‌دنبال نشان دادن این است که ماهیت دوگانه تصورات کوک و ابهام روش‌شناختی آن همان چیزی است که باعث می‌شود این مدل به‌عنوان یک برنامه عملیاتی مؤثر کار کند. این موضوع اول از طریق بررسی مختصر مطالعات موردی مرتبط با ارزشیابی که آرشیوکار آرشیو ملی کانادا، کاترین بیلی، منتشر کرده و در درجه دوم از طریق تحلیلی که دو روش ارزشیابی مختلف کار مدیریت مالی صورت‌پذیرفته در دو حوزه قضایی مختلف، دولت‌های کانادا و انتاریو، را مقایسه می‌کند، نشان داده خواهد شد.

۴- تفسیرهای جایگزین اقدام حقیقی

کاترین بیلی رهبر آرشیوکارانی است که از زمان شروع برنامه در سال ۱۹۹۱، برای اجرای برنامه فراهم‌آوری کاملاً بازبینی‌شده آرشیو ملی تلاش کرده‌اند. کل کار بیلی در ارزشیابی، تلاش برای به‌کارگیری نظریه ارزشیابی کلان کوک به‌شکل قوی و پایدار بوده است. دو مقاله آن‌ها



درباره ارزشیابی در شماره ۴۳ مجله آرشو^۱، دو روش مکمل هستند که یک‌باره دو خط فکری مجزا و یک طرح فکری متحدکننده را آشکار می‌کند. درحالی‌که کوک نظریه‌پرداز پیش‌تاز ارزشیابی کلان بوده است، بیلی از استعداد حیرت‌آور او در پژوهش‌های مرتبط با ارزشیابی برای آزمایش این نظریه و تقویت آن با بینش‌های عملی، استفاده کرده است. اعتبار او برای اورتدوکسی در اردوگاه ارزشیابی کلان غیرقابل‌تردید است. بیلی در مقاله سال ۱۹۹۷ خود آنچه که کوک از آن پشتیبانی می‌کند را به‌خوبی و به‌طور مختصر بیان می‌کند: «مخلص کلام اینکه، نیاز است تا تمرکز ارزشیابی از تعیین ارزش سوابق حقیقی برای اهداف پژوهشی [از پیش تعیین‌شده یا قبلی] به ارزیابی شرایط ساختاری-کارکردی زمینه تولید سوابق، یا [به‌عبارت‌دیگر] اصالت [کارکردی] آن‌ها، تغییر یابد» (Bailey, 1997, p. 94). این قاعده‌سازی تأکید اساسی الگوی جدید را در اختیار می‌گیرد.

البته، این الگویی است که به نوبه خود باید در ارتباط با سنت ناقص و معیوب (در حقیقت، همیشه در ارتباط با یک کلیشه یا شاهد حرفه‌ای) تعریف شود. نظریه ارزشیابی کلان مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها را به‌عنوان دستورات پژوهشی حقیقی و اشتغال محدود با ارزیابی دقیق محتوای سوابق را به رویکردهای سنتی‌تر نسبت می‌دهد چنانکه هر کدام از آرشویداران امروزی در تحلیل مجموعه‌ها بسیاری از سوابق را تا سطح فقره موردبررسی قرار می‌دهند. همچنین نظریه ارزشیابی کلان این حقیقت را نادیده می‌گیرد که تعداد محدودی از آرشویداران با توجه به تخصص موضوعی خود، می‌توانند از درک آگاهانه ارزش‌رهایی جسته و بر اساس پژوهش و تجربه چنین ادراکی را به‌عنوان قضاوت‌ها ارزشیابی که ذاتاً تحریف‌شده هستند در نظر بگیرند. با این وجود، نیروی محرکه در اصلاح خطاهای گذشته، به‌جای خود سوابق، در حقیقت شرایط ساختاری-کارکردی تولید سوابق است، ارزشیابی کلان همچنین روشی برای تفسیر تحلیل‌ها به پیشنهادهایی درباره چگونگی نگهداری سوابق می‌باشد. همانند بروآن و کوک، از نظر بیلی تلاش برای پیاده‌سازی نظریه ارزشیابی کلان سقوط به مرحله دوم این روش است.

بیشتر مقاله سال ۱۹۹۷ بیلی از چهار نمونه مطالعاتی مجزا تشکیل شده که هر کدام از آن‌ها شامل اجرای ارزشیابی کلان در زمینه گسترده تحلیل کارکردی کلان است که جلوتر از آن انجام می‌شود. هر چهار نمونه مطالعاتی با دستگاه‌های بهداشتی در ارتباط بوده و هر کدام دربردارنده ارزشیابی کارکردی کلان به‌عنوان اولین مرحله هستند (Bailey, 1997, pp.90-96). بیلی آنچه که در این چهار ارزشیابی کلان به‌عنوان تلاش‌های پایدار پیشرفت‌کننده برای استفاده از ارزشیابی در محل سوابق برای بررسی فرضیه ارزشیابی کلان به‌جای تخصیص ارزش به سوابق صورت گرفته است را بیان می‌کند. با این حال، وقتی اجرای ارزشیابی کلان را

1. Archivaria



توصیف می‌کند، به‌طور مشخص ابزارها را تغییر می‌دهد:

پس از به‌کارگیری مدل ارزشیابی کلان برای شناسایی و مجزاکردن حیطه‌های کلیدی، جایی که احتمالاً سوابق آرشویی در آنجا یافت می‌شوند، خود سوابق در مرحله‌ای که کوک به‌عنوان «ارزشیابی کلان» به آن اشاره می‌کند، ارزشیابی می‌شوند. در این نقطه است که بسیاری از عوامل «سنتی» که عموماً با اقدامات ارزشیابی در آمریکای شمالی مرتبط هستند در آن یافت می‌شوند- سوابق چه طیف زمانی را پوشش می‌دهند، سوابق تا چه حد کامل و معتبر هستند، چه تعداد از سوابق در آنجا موجود است و چه قوانینی سوابق را تحت تأثیر قرار می‌دهند. توجه عملی به حفظ و نگهداری، میزان دسترس‌پذیری فضا یا هزینه‌های پردازش هم مورد بررسی قرار گرفته و ممکن است روی تصمیمات ارزشیابی نهایی تأثیرگذار باشد (Bailey, 1997, p. 96).

هر نوع از تفسیرهای عینی به‌معنای بررسی تفسیری از طریق متون نیست. رویکرد ارزشیابی کلان مقداری از هر چیزی است که با روش‌های ارزشیابی سنتی در ارتباط است که می‌تواند شامل ایده‌های شلنبرگ به بهترین شکل آن (نمونه‌هایی از کاربردهای پژوهشی آتی)، با اندکی از تحلیل‌های اولیه هزینه- سودمندی باشد که از زیرساخت نظری کارکردی کلان برآمده است.

درحالی‌که بیلی کار موجود در نمونه‌های مطالعاتی خود را به‌عنوان پیشرفت مداوم از رویکرد «دوگانه» به تصویر می‌کشد که جنبه‌های مختلف ارزشیابی کلان و تحلیل‌های سنتی ارزش شهودی/ اطلاعاتی را ترکیب می‌کند، دو راه دیگر برای مشخص کردن ویژگی‌های رویکرد بیلی وجود دارد. اولین راه بر این حقیقت تکیه دارد که بیلی آرشووداری است که یافته‌های او به‌طور انباشته از طریق مطالعات پی‌درپی ادارات و دفاتر مرتبط با هم، اصلاح شده است. بنابراین ممکن است ارزشیابی بیلی به‌عنوان شکلی از کارکردگرایی همگرا دیده شود که در آن تحلیل‌های کارکردی گسترده‌تر به‌طور پایدار چارچوب هر نوع از ارزشیابی بعدی را تعریف می‌کنند. پس این یکی از راه‌های در نظر گرفتن کار بیلی است.

باین‌حال، هر نوع از ارزشیابی هنوز هم بر اساس روش‌های ارزشیابی دوگانه و اصول عمیق دانش انجام می‌شود. تحلیل کارکردی حداقل بر اساس نظریه دربرداخته و وابسته به ارزشیابی‌های سنتی ارزش شهودی و اطلاعاتی است. بنابراین، تفسیر دیگر روشن‌تر و مؤثرتر است. درحالی‌که بیلی در هر ارزشیابی کلان بعدی به‌طور فزاینده روال کارکردگرایی برای تعریف کردن عوامل و معیارهای ارزشیابی را می‌پذیرد، ارزش‌های طبقه‌بندی‌شده شلنبرگ در میان متون او پنهان می‌ماند. بیلی اطمینان حاصل می‌کند که پیش از اینکه حقیقتاً ذهن خود را درباره هر موضوعی شکل دهد، سردی سوابقی را از تجربه‌های فیزیکی می‌شناسد. این با



مفهوم ارزشیابی کلان به عنوان مرحله‌ای جانبی که تفسیرهای کاملاً انتخاب شده برای هدف محدود بررسی شناسایی‌های قبل از طریق تحلیل کارکردی مکان‌هایی که سوابق آرشیوی را تولید می‌کنند، در تضاد کامل است. رهبری بیلی در ایجاد تحلیل‌های دقیق‌تر و جامع‌تر تا سال ۱۹۹۷ کاهش پیدا نکرده است. کار او در زمره روش‌های جدید و مطرح قرار دارد؛ اما نه بیلی و نه هیچ‌کدام از همکاران او قادر نبوده‌اند که تحلیل‌های ارزشیابی کلان را به قاعده‌سازی‌های مبتنی بر کارکرد برای شناسایی حقیقی سوابق آرشیوی تبدیل کنند - که می‌گوید ارزشیابی کلان باید چیزی بیشتر از شناسایی صرف تحلیل‌های پیشین از زمینه تولیدکننده باشد.

این تفسیر، به کارگیری نظریه ارزشیابی کلان بیلی را بی‌اعتبار نمی‌کند. نویسنده مقاله حاضر نظریه مشابه را در زمان مشابه برای ادارات مرکزی مانند هیئت خزانه‌داری، کمیسیون خدمات عمومی و دفتر نماینده زبان‌های رسمی به کار گرفته است. در هر مورد، ارزشیابی کارکرد دفتر مرکزی، درک زمینه‌ای گسترده‌تر از ارتباطات کارکردی بزرگ‌تر را ارائه داده است. این موارد به نوبه خود به پایه و اساس مورد نیاز برای اصلاح فرضیات و نتیجه‌گیری‌های کارکردی تبدیل شده‌اند. اما این مرحله همگرا بوده و ابتدا با خود سوابق آغاز می‌شود. کار روی دفتر نماینده زبان‌های رسمی در سال ۱۹۹۵ یک روش ارزشیابی ساختاریافته و کارکردی را ایجاد کرد (Beaven, 1995, Authority 95/026) که همراه با سازماندهی مجدد گزارش ارزشیابی برای انعکاس آشکار این دو روش، به کارگیری درست نظریه ارزشیابی کلان، بود. با این حال، به کارگیری این نظریه بر اساس چهار ماه پژوهش قبلی در سال پیش از اجرای آن در هیئت خزانه‌داری انجام شد که در آن پرونده‌های ثبت از کارکرد مشابه استخراج شد.

فنون مناسب‌تر و فزونی که ارزشیابی کلان را برای آرشیوداران جدید یا آرشیودارانی که به این روش‌ها عادت نکرده بودند، قابل استفاده می‌کند، رویکرد همگرا است. رویکرد همگرا بر اساس مبنای ثابت در ارزشیابی تجربی سنتی و پایه و اساس راسخ دانشی ایجاد شده که مستقیماً از سوابق به دست آمده است. همواره نظریه‌پردازی وجود خواهند داشت که ما را به سمت ارتقای تحلیل‌های جدید تعریف شده، از طریق مطالعه زمینه تولیدی سوق خواهند داد. برخی از آرشیوداران راهی برای به کارگیری رویکردهای افراطی و تخیلی برای شرایط خاص پیدا خواهند کرد. با این حال، در صورتی که بخواهیم ارزشیابی کلان به عنوان یک استاندارد از نظر عملیاتی مؤثر باشد، نیاز به تفسیرهای گسترده و باز داریم.

کار کاترین بیلی ارزش انعطاف‌پذیری و خلاقیت ذاتی در به کارگیری گسترده ارزشیابی کلان را تأیید می‌کند. دو مجموعه متضاد از بررسی‌ها در زمینه کارکرد مدیریت مالی دولتی که در بخش بعد درباره آن صحبت می‌کنیم، دلیل عملی برای این حقیقت است که رویکرد کارکردی برای درک زمینه تولید ضروری بوده اما مبنای ناقصی را ارائه می‌دهد تا یک روش



مؤثر ارزشیابی بر اساس آن ایجاد شود. صرف‌نظر از میزان کمال آن، ارزشیابی همواره چیزی بیشتر از ارتقای زمینه تولید است.

ارزشیابی فعالیت مدیریت مالی: به‌کارگیری تحلیل‌های کاربردی در دو مطالعه موازی

مرحله بعدی این بحث شامل تحلیلی است که دو رویکرد مجزا برای ارزشیابی را مقایسه می‌کند که هر دوی آن‌ها از ارزشیابی کارکردی در موقعیت‌های مشابه استفاده می‌کنند. مدل اول را نویسنده همین اثر در آرشیو ملی کانادا اولین بار به‌دنبال فعالیت‌های گسترده مدیریت مالی در دولت فدرال، در ارزشیابی هزینه‌های هیئت خزانه‌داری کانادا و فعالیت‌های مدیریت برنامه به‌کار گرفت. این ارزشیابی‌ها در دو پروژه مختلف صورت پذیرفتند (که از این به بعد به هر دوی آن‌ها با عنوان مطالعه آرشیو ملی کانادا اشاره می‌شود). مدل دوم کار جیم ساندرمن در آرشیو انتاریو^۱ است که کار مشابهی را با سامانه مدیریت هزینه‌های دولت انتاریو انجام داده است (از این به بعد به این مدل با عنوان مطالعه آرشیو انتاریو اشاره می‌شود).

نتیجه‌گیری خلاصه هر دو پژوهش به این شرح است که مرحله اول مطالعه آرشیو ملی کانادا در سال ۹۴-۱۹۹۳ بخش مهمی از سوابق تولیدشده در هیئت خزانه‌داری فدرال را به‌عنوان بهترین سوابق آرشیوی نگهداری کرد (هیئت خزانه‌داری به‌عنوان یکی از دستگاه‌های دولتی ملزم به هماهنگ‌کردن فعالیت مدیریت مالی، دفتر منافع اصلی است). در سال ۱۹۹۸، دومین پروژه مجزای فرای هیئت خزانه‌داری به کل سازمان‌های دولتی می‌نگرد؛ مطالعه آرشیو ملی کانادا پیشنهاد می‌کند از طریق مجوز امحای چند سازمانی، تمام سوابق سطح سازمانی که با فعالیت مدیریت هزینه‌ها در ارتباط هستند، امحای شوند. برعکس، مطالعه آرشیو انتاریو یک رویکرد نامتمرکز را پیشنهاد می‌دهد که سابقه آژانس مرکزی به‌طور عمده حذف شده و تصمیم‌گیری نهایی درباره سابقه مدیریت هزینه‌ها در سطح وزارتخانه (در دولت انتاریو، سازمان‌ها به‌عنوان وزارتخانه در نظر گرفته می‌شوند) به صورت مورد به مورد از طریق برنامه‌های زمانی مختص به سازمان‌ها انجام شود. علی‌رغم وجود منابع در هر دو مجموعه رسیدگی‌ها برای به‌کارگیری تحلیل‌های کاربردی برای توجیه و هدایت، دو مجموعه توصیه‌های ارزشیابی کاملاً متضاد با هم بودند.

درحالی‌که تمایل اصلی تحلیل حاضر، کشف تناقضی است که مشترکات روش‌شناختی و توصیه‌های مختلف این دو پژوهش معرفی می‌کنند، لازم است برای اجتناب از انحراف، تفاوت‌های موجود در حیطه، تأکید و اجرای بین این دو پروژه اعلام شوند.

ساندرمن ارزشیابی خود را به‌عنوان پروژه منسجم و جامعی اجرا می‌کند که به‌دنبال فعالیت

1. Archives of Ontario



منفرد و چند منشایی -مدیریت هزینه- است که نه تنها در بردارنده وزارتخانه‌های دولتی و هیئت‌مدیره است، بلکه فعالیت تخصیص هزینه‌ها دفاتر کابینه را نیز شامل می‌شود. مطالعه آرشیو ملی کانادا با استفاده از ساختار پروژه‌ای کاملاً متفاوت انجام شد. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، این مطالعه به شکل دو رسیدگی کاملاً مجزا صورت گرفت: اولین پروژه در سال ۱۹۹۳ انجام شد و بر تولیدکننده منفرد سابقه، شعبه برنامه‌ریزی هیئت خزانه‌داری تمرکز داشت. این ارزشیابی (برخلاف مطالعه آرشیو انتاریو) شامل جنبه‌های مرتبط ارزیابی برنامه بود که توسط هیئت خزانه‌داری مورد استفاده قرار می‌گرفت. این مرحله از مطالعه آرشیو ملی کانادا «شبه کارکردی»^۱ بود زیرا در راستای نظریه ارزشیابی کلان، این پژوهش سوابق هیئت خزانه‌داری را بر اساس تحلیل سطح بالای ارتباطات کارکردی، دارای ارزش تشخیص داد. اما این پژوهش از نظر خصوصیات، به‌طور عمده چندگانه بوده و ارزشیابی سنتی فیزیکی در محل، پرونده‌به‌پرونده، ردیف‌به‌ردیف محتوای سوابق در ارتباط با ارزش شهودی و اطلاعاتی آن‌ها را برای انتخاب نهایی در هم می‌آمیزد. پنج‌سال بعد دومین پروژه، ارزشیابی سوابق مدیریت هزینه را گسترش داده و زمینه کارکردی گسترده‌تر فعالیت‌های مالی عمومی در کل دولت کانادا را دربرگرفت.

برخلاف مطالعه آرشیو ملی کانادا، در مطالعه آرشیو انتاریو تحلیل سندشناسی محتوای سوابق آشکارا به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی در نظر گرفته شده و مستقیماً با بدنه ارزشیابی ترکیب می‌شود تا بر مستندات ارزشیابی پشتیبان و تعیین سوابق معتبر در زمینه تولید، تمرکز داشته باشد. این رویکرد جامع‌تری است اما از چندگانگی کمتری برخوردار است. در مقایسه با این مطالعه، ارزشیابی مدیریت مالی فدرال در سال ۱۹۹۸، تحلیل کارکردی فعالیت اداری عمومی خود را نه با تفسیر محتوای سوابق، بلکه با تفسیر متون ۶۰ سال گذشته درباره تعیین تکلیف و عمل امحا در حوزه‌های قضایی مختلف، تکمیل کرد. سپس از این تفسیرهای مکمل به‌عنوان جایگزینی برای تأیید ارزشیابی کلان محتوای سوابق سازمانی استفاده کرد. بر این اساس، این ارزشیابی با بررسی دقیق پرونده به پرونده سوابق سازمان‌های منفرد، معاف می‌شود.

این تفاوت‌ها، یک تناقض قابل توجه باقی می‌مانند. یک روش منفرد درباره انواع مشابهی از سوابق که عمدتاً فعالیت‌های مشابه و مشترکی را مستند کرده و به نوبه خود توسط تولیدکنندگان مشابه در درون دولت که دارای الزامات مشابهی هستند صورت می‌پذیرند، دو نتیجه‌گیری کاملاً متضاد را ارائه می‌دهد. حتی اگر آرشیو انتاریو در نهایت توصیه‌های ساندرومن را نپذیرد، این عدم تجانس درباره ارزشیابی کلان به‌عنوان یکی از گزینه‌ها برای استاندارد آرشیوی، چه چیزی را نشان می‌دهد؟

1. Quasi-functional



اجازه دهید کمی دقیق‌تر به چگونگی اجرای این پژوهش توسط ساندرومن و نتیجه‌گیری او نگاه کنیم. فعالیت مدیریت هزینه - روشی که با آن دولت بودجه‌های وزارتی منفرد، طرح‌های هزینه‌ها و مرور برنامه را با برنامه‌ریزی نهایی وفق می‌دهد - به‌عنوان مجموعه‌ای در نظر گرفته می‌شود که دارای کارکردهای خود است و در آن آرشیدار ارزشیابی‌کننده فرایندهای داخلی و بدنه حاصل از اطلاعات میان سازمانی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. بر این اساس، در مطالعه آرشیدو انتاریو چنین نتیجه‌گیری می‌شود که فرای انتشارات و مدارک کابینه، لازم است تعداد بیشتری از پرونده‌های توسعه خطامشی را نسبت به نظام پرونده‌های دفتر مرکزی هیئت مدیره حفظ کنیم زیرا سابقه اصلی مدیریت هزینه در میان مجموعه سوابق وزارتی، یافت می‌شود که توسعه این نظریه را مستند می‌کنند. در مطالعه آرشیدو انتاریو نتیجه‌گیری می‌شود که سوابق باید به‌صورت مورد به مورد توسط آرشیداران مسئول هر وزارتخانه با استفاده از دانش تخصصی و با به‌کارگیری ارزشیابی‌های کارکردی بالا به پایین جامع که برای تولیدکنندگان فوندهای مجزا به کار گرفته شده، انجام پذیرد.

این رویکرد از نظر روش‌شناختی کاملاً درست است. سابقه هیئت‌مدیره سابقه وزارتی را تکرار می‌کند، اما زمینه بلاواسطه آن را شکاف می‌دهد. با تعیین تکلیف سابقه اداره مرکزی و باقی‌گذاشتن مسئولیت نگاه‌داری از سوابق وزارتی منفرد بر عهده آرشیدار وزارتخانه، مطالعه آرشیدو انتاریو اطمینان حاصل می‌کند جایی که سوابق مدیریت هزینه درک نهایی از فعالیت‌های یک تولیدکننده خاص را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، سوابق دارای ارزش آرشیدو باید حفظ و نگاه‌داری شوند. جایی که سوابق برای مستندسازی کافی از اقدامات و برنامه‌های وزارتی کافی نیستند، آرشیداران وزارتخانه ممکن است امحا را پیشنهاد دهند. بنابراین مستندسازی تکراری حذف شده و دقیق‌ترین مجموعه‌ها که دارای ارزش آرشیدو هستند، حفظ و نگاه‌داری می‌شوند.^۱

برخلاف مطالعه آرشیدو انتاریو، ارزشیابی کلان در مطالعه آرشیدو ملی کانادا تا حدی با اولویت‌های عملیاتی انجام می‌شود. این امر رویکردی تدریجی را تحمیل می‌کند که اساساً بر هیئت‌خزانه‌داری به‌عنوان اداره هماهنگ‌کننده مرکزی، بدون مزایای ارزشیابی کلان کامل فعالیت گسترده دولتی و بدون فرصت برای تأیید فرضیه ارزشیابی کلان با تحلیل‌های ارزشیابی کلان سوابق مختلف مؤسسات مرتبط، سازمان‌ها و دفتر شورای شرکاء، تمرکز دارد. از طرف دیگر، تحلیل فعالیت‌ها در سال ۱۹۹۳ بر آنچه که هیئت‌خزانه‌داری انجام داده بود، تمرکز داشت. ارزشیابی به‌عنوان یکی از مراحل طرح چند لایه تعیین تکلیف اجرا و برای فعالیت‌های جانبی مختلف که هیئت‌خزانه‌داری به‌عنوان هیئت غیررسمی مدیریتی برای دولت کانادا مسئول آن‌ها بود، به‌کار گرفته شد. خوشبختانه، ارزشیابی شعبه برنامه‌ریزی (که به‌عنوان عنصر

۱. کاربرد کاملاً نظری روش کارکردی به‌شکل تصادفی با ساختار اداری داخلی آرشیدو انتاریو مطابقت دارد؛ در این آرشیدو بین سوابق خصوصی و عمومی تمایز قائل نمی‌شوند اما به‌جای آن به آرشیدواری تکیه دارند که دانش خود در زمینه مستندسازی وظایف اجتماعی عمده (برای مثال: آموزش، هنر و فرهنگ، نقل و انتقال، صنعت، رفاه عمومی) را در فراهم‌آوری و مدیریت منابع خصوصی و عمومی به‌کار می‌گیرد. در سطح وزارتی، جایی که وظایف عمده اجتماعی موردنظر هستند، مستندسازی جامع و منسجم از اهمیت بیشتری برخوردار است. این فرهنگ نهادی با موقعیتی که نویسنده با آن در آرشیدو ملی مواجه شد، مغایرت دارد.



سازمانی اداره کننده فعالیت جانبی مدیریت هزینه شناخته می‌شود) در مرحله پنجم این مجموعه قرار داشت^۱. برنامه زمانی به آرشبودار اجازه می‌دهد تا درک اصلی زمینه‌ای تولیدکننده سابقه را از طریق پژوهش‌های ارزشیابی کلان که در گذشته انجام شده و تمام آن‌ها دربردارنده ارزیابی سوابق حقیقی در محل هستند، به دست آورد. این تحلیل‌ها به نوبه خود درک شگرفی درباره این موضوع ارائه می‌دهد که چگونه فلسفه اصولی نظام هماهنگی اداره مرکزی اساساً از سال ۱۹۶۹ تغییر کرد. در حقیقت، مطالعه آرشبو ملی کانادا با استفاده از پژوهش‌های قبلی به سمت تفسیر تعبیری اولیه متون برای تعریف کردن زمینه کارکردی و به‌طور همزمان فرمول‌بندی ارتقای کارکردی کلان فعالیت هیئت خزانه‌داری حرکت کرده است - در نتیجه باعث ایجاد رشد در درک کارکردی در مراحل تدریجی می‌شود. این روش چندگانه از لحاظ خصوصیات با کار قبلی درباره سوابق بهداشتی و تعداد دیگری از همکاری‌ها که به‌طور همزمان روش‌های دیگر ارزشیابی کارکردی را آزمایش می‌کردند شباهت دارد و تفاوت‌ها عمدتاً در سطح جزئیات ساختاری است.

تعبیر آور نیست که مطالعه آرشبو ملی کانادا پرده از زمینه کارکردی و اطلاعاتی قابل‌توجهی برمی‌دارد که با آنچه که سه‌سال بعد توسط ساندرومن در اکانت منتشر شده او در نظام انتاریو توصیف شده، مشابه است. تولید و جریان مستندات از سازمان به سمت اداره مرکزی تا کابینه تا دستگاه قضایی تا خروجی نهایی منتشر شده، حجم انبوهی از کارهای تکراری در هر دو حوزه قضایی را نشان می‌دهد. البته، مطالعه آرشبو ملی کانادا در مورد اینکه سوابق آرشبوی کجا هستند، به نتیجه معکوسی می‌رسد^۲. پشت این نظریه که بخش عمده‌ای از سابقه اداره مرکزی تفسیر شده، این بحث اساسی قرار دارد که در نتیجه آن آرشبو ملی از یک منبع منفرد (هیئت خزانه‌داری) تأمین می‌شود؛ سابقه‌ای که مختصرترین تصویر موجود از مرحله تصمیم‌گیری را همراه با ارزیابی جامع و استاندارد از اجرای برنامه در تمام ادارت فدرال ارائه می‌دهد. این ساختار جایگزین ارزش آرشبوی (به‌طور قابل‌ملاحظه، مانند مطالعه آرشبو انتاریو بر اساس تحلیل کارکردی) سرانجام آنچه که باید با سوابق مدیریت هزینه سازمان‌های منفرد انجام شود را حل نکرده باقی گذاشته است؛ اگرچه این کار به‌عهدده مواد قانونی برنامه عمومی تعیین تکلیف سوابق باقی می‌ماند. این قوانین به مدت سی سال دارای مجوز امحای تمام سوابق سازمانی مرتبط با تخمین و مدیریت هزینه‌ها بودند.

در سال ۱۹۹۸، با یک ارزیابی کارکردی کامل‌تر، فعالیت گسترده‌تر مدیریت مالی دولت به‌شکل کلی موردبررسی قرار گرفت. در این پژوهش، آرشبودار تأیید می‌کند که با توجه به مدیریت هزینه‌ها و همچنین جنبه‌های الزامی‌تر مدیریت مالی (حسابرسی و کنترل، تعیین بودجه و کنترل بودجه، گزارش‌گیری مالی)، اعطای مجوز امحاء تمام سوابق سازمانی -منهای

۱. ارزشیابی‌های اساسی قبلی که در هیئت خزانه‌داری انجام شده و درباره آن نوشته‌ام به اداره شرکت‌ها (authority) 1990/009)، حسابرسی کل کانادا (1991/009)، شعبه خطمشی اداری (1992/015)، an amendment to 88/005 و شعبه خطمشی کارکنان (1993/031) مرتبط است.

۲. کار کردن در یک محیط اداری که فوندهای هیئت خزانه‌داری در یک سطح در حوزه فعالیت آرشبو ملی و همزمان در سطح دیگر (و غالباً توسط مدیران مشابه) به‌عنوان فوندهای کاملاً اضافی و در حالت عکس به‌عنوان ابزار ارزشمندی در نظر گرفته می‌شوند که آرشبو ملی می‌تواند با استفاده از آن به‌شکل مؤثر و کارا، پروفایل‌های مختصر و دقیقی از برنامه‌های دولتی را ضبط کند، باعث شد تا نویسنده به این نتیجه تقریباً قانع‌کننده برسد که سابقه اصلی آژانس، در واقع پارزش است. نویسنده توصیه می‌کند تقریباً نیمی از تمام دفاتر ثبت شعبه برنامه، نگهداری شوند. سطح بالای بی‌توجهی به فوندهای هیئت خزانه‌داری در حقیقت باعث ایجاد آزادی زیاد در این مورد به‌خصوص شده است. نویسنده توصیه کرده نیمی از دفاتر ثبت نگهداری شوند زیرا هیچ دلیل موجهی برای کمتر یا بیشتر کردن این مقدار را پیدا نکرده است. مأموران بازمینی هیچ پیشنهادی که با پیشنهاد من مخالف باشد ارائه نداده‌اند.



برخی بسته‌های خاص که در اقدامات مدیریت برنامه‌های عملیاتی سرگردان شده‌اند- صحیح است. در دولت فدرال، این تمایز کار می‌کند. پژوهش آرشیو ملی کانادا با به‌کارگیری این راهبرد امحا چیزی معادل با ده درصد از همه سوابق تولیدشده توسط دولت کانادا یا بیشتر از آن را تأیید می‌کند. در این کاربرد روش ارزشیابی کلان، سابقه آرشیوی همان سابقه اداره مرکزی باقی می‌ماند که مطالعه آرشیو انتاریو اصولاً آن را نادیده می‌گرفت. گزارش ارزشیابی به‌طور خلاصه به‌شکلی در نظر گرفته می‌شود که به موجب فرایندهای کلان، یک موجودیت حسابرسی منفرد که در آن ادارات فدرال استانداردهایی را تدوین می‌کنند که مدارک را از نظر آرشیوی ارزشمند می‌سازد، سابقه سازمانی همان چیزی است که باید باشد؛ سابقه به‌دلیل اقدام مستقل منحصربه‌فرد تولیدکننده (سازمانی) در سطح فوند، ایجاد نمی‌شود» (Beaven, 1998). گزارش ارزشیابی، رسماً مکان‌های بالقوه سوابق آرشیوی و دلیل فاقد ارزش بودن اکثر سوابق مدیریت مالی را مستند می‌کند. همچنین بر اساس نیم‌قرن بررسی‌های آرشیوی برای شناسایی سوابق حسابرسی مرکزی دارای ارزش ماندگار نتیجه‌گیری می‌شود که این سوابق اصلاً از ابتدا وجود نداشته‌اند.

حالا، می‌توانیم از تحلیل‌های قبلی چنین برداشت کنیم که یکی از این دو رویکرد - آرشیو اونتاریو یا آرشیو کانادا- باید از نظر نظری یا روش‌شناختی غلط باشند. اما چنین استنتاجی باعث از دست دادن نکته می‌شود. هر دو پژوهش برای شناسایی ارزش آرشیوی بر اساس فعالیت تلاش زیادی کرده و اقدام تولیدکننده سوابق که در یک عالم اطلاعاتی منفرد عمل می‌کنند بر اساس فعالیت‌های آنان تعریف می‌شود. هر دو شاهد و مدرک کافی را ارائه داده و برای توجیه کردن پیشنهادات خود بحث می‌کنند. هر دو درک ثابتی از فعالیت‌ها و اقداماتی را که با آن سر و کار دارند، ارائه می‌دهند. هر دو بسیار گزینشی هستند. در عالم‌های مشابه، کاربرد این نظریه را به روش‌های مختلف به‌سادگی تفسیر می‌کنند. آیا راه‌حلی برای این تناقض وجود دارد؟ آیا وقتی روش ارزشیابی کلان را دنبال می‌کنیم، محکوم به چنین تضاد و نتایج ارزشیابی ظاهراً گیج‌کننده‌ای هستیم؟

یکی از راه‌حل‌های ممکن اینجاست. پژوهش آرشیو ملی کانادا با استناد به سابقه هیئت خزانه‌داری می‌گوید که پروفایل دولتی جامعی از فعالیت مدیریت مالی تمام موجودیت‌ها در دولت فدرال حفظ شده و همچنین با تفسیرهای داخلی توسط اداره مرکزی درباره مراحل و رفتارهای ادارات منفرد، تسهیل می‌شود. این سابقه به‌علت جزئیات موجود به‌طور برجسته بر منابع چاپ‌شده و به موجب ارزش افزوده‌شده از طریق تفسیرهای مأموران هیئت خزانه‌داری بر سابقه مدیریت هزینه‌ها که توسط تولیدکنندگان سازمانی منفرد سوابق برتری دارند. با انتخاب این منطق ارزشیابی، پژوهش آرشیو ملی کانادا غنای احتمالی متن که ممکن است چنین



سوابق سازمانی را در مورد یک سازمان خاص ارائه دهند قربانی می‌کند؛ جایی که ماهیت سابقه مدیریت هزینه‌ها ممکن است به شدت درک زمینه‌ای از برنامه‌های عملیاتی اصلی را تحت تأثیر قرار دهد. البته این بحث و شواهد آن پیشنهاد می‌کنند که ارزش متأثر باید به دلیل ماهیت فعالیت، حاشیه‌ای و کمیاب باشد.

پیروی از مطالعه آرشیو انتاریو به معنای حفظ خلوص منشأیی کامل در سطح وزارتی است اما وقتی آرشیو انتاریو حقیقتاً از راهبردهای پیشنهادشده پیروی کرد، محکوم به سرمایه‌گذاری کلان روی ارزشیابی مجدد شد که بدون شک نتایج حاصل این کار را توجیه می‌کرد اما هنوز منابع برای ارزیابی سوابق حاصل از یک فعالیت منفرد گسترش پیدا می‌کنند. با پیروی از این رویکرد، هر آرشیودار ملزم به کسب حداقل دانش زمینه‌ای دربارهٔ مراحل محرمانه مدیریت هزینه‌ها برای اجرای راهبرد چند منشائی غیرمتمرکز است.

نتیجه رویکرد ساندرمن حجم عظیمی از کار پژوهشی سخت است که تا زمانی که سوابق مدیریت مالی برای تمام سازمان‌ها کاملاً ارزشیابی نشده باشند، تمام نخواهد شد. برعکس، با دنبال کردن گزینه آرشیو ملی کانادا، آرشیو ملی از نیاز به اجرای ارزشیابی (یا بخشی از ارزشیابی) برای هر سازمان، اجتناب کرده است. در دولت فدرال در زمان ارزشیابی شعبه برنامه‌ریزی در سال ۱۹۹۳، تعداد رو به افزایش ۲۷۰ سازمان در معرض فرایندهای مدیریت هزینه، وجود داشت^۱.

دو کاربرد ارزشیابی کلان در سطح نظری و روش‌شناختی به‌طور مساوی معتبر و قابل دفاع هستند. نظریه ساندرمن از لحاظ نظریه خالص و اصلاح روش‌شناختی (برای مثال، کاربرد ماهرانه‌تر سندشناسی) دارای مزیت‌هایی است. با این حال پژوهش آرشیو ملی کانادا بر حسب حفظ و نگهداری منابع فکری و مالی از طریق صرفه‌جویی در هزینه‌ها، مستقیم‌بودن نتایج و سادگی روش به‌کارگیری تعیین تکلیف در تمام سازمان‌های دولتی مزایای زیادی دارد^۲.

البته توجه داشته باشید که در پیروی از این منطق، معیارهای اصولی تحلیل‌ها تغییر پیدا کرده‌اند. علاوه‌بر تکمیل ارزشیابی کلان و دقیق سوابق اداره مرکزی و تفسیر تعبیری متون تعیین تکلیف و ارزشیابی مرتبط با فعالیت مدیریت هزینه‌ها در ۶۰ سال اخیر، مطالعه آرشیو ملی کانادا از طریق به‌کارگیری معیارهای اساسی هزینه-سودمندی و سنجش خطرات و منابع تقویت شده است. این نتیجه‌گیری به سطح انسجام داخلی ارائه‌شده در این دو رویکرد بالا به پایین ارزشیابی کلان ربطی ندارد. مطمئناً این یکی از ملاحظات کلیدی است که تحلیل مقایسه‌ای دو کاربرد روش ارزشیابی کلان، نشان می‌دهد، مزایا یا معایب یک کاربرد خاص ممکن است ربطی به پایداری روش به‌کارگیری این نظریه نداشته باشد.

نتیجه آشکار است؛ تحلیل مقایسه‌ای نشان می‌دهد که سرانجام قاعده‌سازی ارزشیابی

۱. اگرچه در حال حاضر ۱۳۰ آژانس مشمول قانون آرشیو ملی کانادا هستند، اما نباید در مورد این موضوع دچار اشتباه شد. شکل‌های بزرگ‌تر، آژانس‌های دولتی را به تصویر می‌کشند که پیش از برنامه‌بازبینی در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۸ وجود داشته‌اند و هم مؤسسات دولتی که مشمول این قانون هستند و هم مؤسساتی که مشمول این قانون نیستند را شامل می‌شود.

۲. آخرین تناقض در مقایسه دو نوع روش‌شناسی ارزشیابی و راهبرد فراهم‌آوری در مؤسسات مربوط آن است که اگرچه آرشیو انتاریو از توصیه‌های ساندرمن پیروی نکرده و بنابراین با روش تعیین تکلیف آرشیو ملی در مورد سوابق مدیریت هزینه‌ها مطابقت دارد، اما مدیریت آرشیو ملی تمام بخش‌های مرتبط با توصیه‌های نویسنده را در مقاله سال ۱۹۹۸ رد می‌کند. آرشیو ملی برای تعیین تکلیف پرونده‌های مرتبط به گزارش نهایی ممیزی، تمایل به استفاده از راهبردی مشابه با رویکرد مختص-به-مؤسسه ساندرمن دارد.



منسجم آرشویی نمی‌تواند به معیارهای ارزشیابی کلان یا فرضیات نظری دربارهٔ ارزش استنباط‌شده محدود باشد. روش و نظریه ارزشیابی کارکردی کلان مبنای لازم اما ناقص برای راهبرد آرشویی منسجم و ایجاد معیارهای ارزشیابی جامع را ارائه می‌دهد. برای بازگشت به موضوع اصلی این مقاله، ارزشیابی کلان مبنای استاندارد ارزشیابی و را ارائه می‌دهد نه کل استاندارد را. برای اینکه ارزشیابی کلان به‌طور مؤثر کار کند باید به ابزارهای دیگر دسترسی داشته و قادر باشد با محدودیت‌های بی‌شماری که بر اقدام ارزشیابی تحمیل می‌شود، مقابله کند. در مورد پژوهش آرشو ملی کانادا، ابزار مکمل نوعی از تحلیل هزینه-سودمندی است که با برخی تحلیل‌های خطرپذیری ترکیب شده و از برخی جهات با معیارهای «سودمندگرا» یا شبه‌کارکردی شباهت دارد که مارک گرین و دیگران برای آنچه که به‌عنوان «روش مینسوتا»^۲ شناخته می‌شود (Greene, 1998, pp. 127-169) ایجاد کرده‌اند. در شرایط دیگر، این ابزارها ممکن است بینش‌های سندشناسی (که ساندرومن استفاده می‌کند) یا تفسیرهای تعبیری باشند که آشکارا سابقه کلیدی را از طریق قرارگیری در معرض ارتباطات سخت و غیرمنتظره، شناسایی می‌کند؛ یا ممکن است این کار از طریق ارزشیابی ساده فیزیکی سوابق در محل با تولیدکننده باهوش در یک سازمان کوچک انجام پذیرد که در آن یک مجموعه از نسخ‌خطی خاص فاصله بین منابع آرشویی را پر کرده یا ارزش فوندهای مرتبط را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. آرشو دارانی که با نسخ‌خطی خصوصی سر و کار دارند به‌طور ضمنی درمی‌یابند که ارزش اطلاعات ارائه‌شده با تولیدکننده سوابق که شناخته‌شده نیست، ممکن است هنوز جای خود را در آرشوها حفظ کرده باشد. روش‌های قانونی بسیاری برای انجام این کار وجود دارد. برای تبدیل روش ارزشیابی یا راهبرد فراهم‌آوری، فرمول یا نمونه ثابتی وجود دارد که این فرمول یا نمونه، نسبت به بی‌تفاوتی نسبت به روش ارزشیابی یا راهبرد فراهم‌آوری به‌عنوان یک روش پژوهشی مستقل و جامع، دربردارندهٔ خطرات بیشتری است. این یکی از نکات اساسی است که تحلیل مقایسه‌ای آشکار می‌سازد.

۵- نتیجه‌گیری: مزایای شک نسبت به قطعیت

برای بررسی پرسش‌های اساسی که کار خود را با آن آغاز کردیم، تفسیر مهم نظریه و عمل ارزشیابی کلان، نتیجه‌های اولیه زیر را پیشنهاد می‌دهد. با این حال، ارزشیابی کلان می‌تواند مبنای تدوین استانداردهای مترقی را برای ارزشیابی ارائه دهد. اما ارزشیابی کلان باید به‌طور گسترده تفسیر شود تا این نقش را به‌خوبی ایفا کرده و بستر عمومی موردنیاز برای تسهیل گفتگوی حرفه‌ای پیوسته را فراهم آورده و وسعت و گستره موردنیاز در یک استاندارد که برای انجام یک اقدام ضروری در پژوهش‌های مستقل به‌کار گرفته می‌شود را ارائه دهد. اساساً برای

1. Minnesota method

۲. لازم به ذکر است رویکرد سودگرایی در این مقاله، معیار و روش‌شناسی ارزشیابی کاملاً «مبتنی بر استفاده» نیست. این رویکرد، روش پیچیده هزینه-سودمندی است که ملاحظات متعددی را به‌کار می‌گیرد که برای انواع خاصی از سری سابقه‌های مرتبط با نهادهای خصوصی قابل‌استفاده بوده و قبلاً با استفاده از چارچوب ارزشیابی کارکرد-کلان که در مجموعه سوابق نهادهای خصوصی پذیرفته شده است، از نظر زمینه کارکردی، تجزیه و تحلیل شده‌اند. گرین به‌صراحت این نوع از زمینه‌سازی کارکردی را در ابتدای تحلیل خود، روشن ساخته است (ص ۱۳۳). در حقیقت، رویکرد گرین از نظر آگاهی دقیق از قانونی بودن و اهمیت محدودیت‌های منابع و هزینه‌ها به‌عنوان مسائل و معیارهای ارزشیابی نسبت به دیدگاه آن در ارتباط با کارکردمحور بودن یا پژوهش‌محور بودن آن در سنجش مزایا، تمایز دارد.

اینکه ارزشیابی کلان به بستری مناسب برای استاندارد روش‌های آرشویی تبدیل شود، این نوع از ارزشیابی به بهترین شکل به‌عنوان فرایندی دو مرحله‌ای ذهنی درک می‌شود که بر حداقل تمرکز بر زمینه تولید تأکید می‌کند که با به‌کارگیری مفاهیم متنوع ارزش در سوابق موردنظر دنبال می‌شود. فراهم‌آوردن وسعت و گستره لازم برای استاندارد برای شاغلان در این حرفه دارای مزایای بی‌شمار است. بدون شک مسائل زیادی مورد مناقشه باقی می‌ماند، اما با توجه به مجموعه مشترکی از نکات مرجع، باید مبنای مشخصی برای گفتگوی حرفه‌ای مترقی داشته باشیم که معمای عملیاتی نظام‌مند در برنامه‌های فراهم‌آوری، یعنی انتخاب آنچه که باید نگه‌داری شود را مورد خطاب قرار می‌دهد.

در حالی که این خطرات، هم برای بررسی پرسش اساسی درباره استاندارد مورد نیاز برای ارزشیابی آرشویی و هم برای در نظر گرفتن ارزشیابی کلان به‌عنوان بستر روش‌شناختی برای این استاندارد موجود است، دلایل آشکار و دقیقی برای پیشرفت در این زمینه وجود دارند. اولاً یک استاندارد حرفه‌ای می‌تواند عدم توازن در استفاده از منابع ناکافی پیشین را اصلاح کرده و کارمندان مختلف را در یک راه مشترک، متحد کند. مهم‌تر اینکه، علی‌رغم چالش‌های حقیقی و فشارآوری که حجم بی‌شمار سوابق تحمیل می‌کنند، بحث نظری گسترده درباره ارزشیابی سوابق که در سال‌های اخیر پیش آمده است به‌تنهایی تمرکز مورد نیاز رشته آرشویی را تأمین نمی‌کند. ارزشیابی کلان به‌عنوان یک نظریه رقیب که به‌دلیل ضرورت مطابقت با نیازهای حرفه‌ای مختلف به اجرای یک فرایند استاندارد نیاز دارد، در معرض تفسیرها و کاربردهای بسیار متفاوتی قرار دارد که برخی از آن‌ها بسیار خطرناک به‌نظر می‌رسند. ضمناً این حرفه به‌اندازه کافی مزایا، وابستگی و سازگاری روش‌ها و معیارهای دیگر را کشف نکرده است (ارزشیابی مبتنی بر استفاده، به‌کارگیری تحلیل هزینه و سودمندی، روش‌های سندشناسی و ارزش‌های طبقه‌بندی‌شده سنتی). همچنین این حرفه ابهام ذاتی روشی که ارزش را بر اساس زمینه تولید سوابق و بدون تعریف کردن روش‌های بعدی برای تغییر تمرکز تحلیل‌ها به سمت سوابق تعریف می‌کند را مورد خطاب قرار نمی‌دهد. با تغییر ارزشیابی کلان به سمت استاندارد روش‌شناختی، جست‌وجوی خود را روی بهترین اقدامات متمرکز می‌کنیم. ما امکان گفت‌وگوی واقعی را فراهم می‌آوریم که بر نیازها و اهداف سودمندگرای رشته ما تمرکز داشته و به بهترین شکل از عهده مقابله با کوهی از سوابق که از قرن بیستم به‌جا مانده‌اند و دنیای رقمی که در مقابل ما قرار دارد، برآییم.

با در نظر گرفتن ارزشیابی کلان به‌عنوان استاندارد برای شناخت روش‌ها، موضوعات یا معیارهایی که ممکن است در سطح نظری مورد بحث قرار گیرند را محدود نمی‌کنیم. با ایجاد یک رویکرد استاندارد از طریق بحث‌های آزاد، اطمینان حاصل می‌کنیم که این



رویکرد با چشم‌اندازهای قانونی مختلف کارمندان قدیمی، کنونی و آتی، مطابقت خواهد داشت. با اطمینان یافتن از اینکه ارزشیابی کلان به‌طور گسترده تعریف و آشکارا درک شده، بهتر می‌توانیم ضمانت کنیم که معیارهای نامطلوب سیاسی، محلی و پیشین به تدریج اصلاح شده است و امکان رقابت صحیح در زمینه تدوین راهبردهای فراهم‌آوری و روش‌های ارزشیابی را فراهم می‌آورد. ما از انعطاف‌پذیری و آزادی فکری لازم برای کارمندان آرشیو اطمینان پیدا می‌کنیم. این چیزی بیش از یک امید واهی است؛ این موضوع یک هدف حرفه‌ای واقعی و بالارزش است.

به کارگیری ارزشیابی کلان به‌عنوان یکی از راهبردهای فراهم‌آوری در خلأ اتفاق نمی‌افتد. این موضوع ناگزیر به تجربیات فراهم‌آوری گذشته وابسته بوده و مشروط به این تجربیات هستند. تفسیر متون به این شکل (به‌شکل تجربه فراهم‌آوری پیشین) پیش‌زمینه‌ای برای کار کردن این نظریه است. با این حال، اگر تفسیر تجربه پیشین تعیین تکلیف در ارتباط با یک فعالیت، تفسیر غیرمستقیم متون به شکل دیگر، یعنی تفسیر خود سوابق نیست، پس این تفسیر چیست؟ نظریه ارزشیابی کلان این موضوع را تأیید نمی‌کند اما برای اینکه بتواند به‌عنوان یک روش مؤثر ارزشیابی یا فراهم‌آوری کار کند، آشکارا با خود سوابق و نه با فعالیت‌ها آغاز می‌شود، یعنی دقیقاً از جایی که پیشینیان ما کار خود را شروع می‌کردند. از طرف دیگر، کوک اهمیت بررسی اولیه سوابق برای اثرگذاری مناسب ارزشیابی کلان را کاملاً تأیید نمی‌کند اما با مبهم رها کردن گستره، ماهیت و اهداف ارزشیابی کلان در نوشته‌های نظری خود، نسبت به برآون، به‌طور ضمنی ضرورت تحلیل سوابق را پذیرفته است.

ارزشیابی کلان به همان اندازه که از الزام به شناسایی نمونه‌های ذهنی جدید برای ارزشیابی علی‌رغم چالش‌های سوابق الکترونیکی نشأت گرفته، به همان اندازه هم از عدم رضایت از اقدامات گذشته برخاسته است. فقط یک نمونه از اقدامات ضعیف گذشته، شکست نسل‌های مختلفی از آرشیوداران آرشیو ملی در مستندسازی کافی دلایل انتخاب‌هایشان می‌باشد که به فقدان فکری بسیار زیادی منجر شده است. مشکل ما به کارگیری معیارهای ارزشیابی «طبقه‌بندی‌شده» به‌عنوان بخشی از رویکرد متمرکز بر محصول یا حتی متوسل شدن به فرضیات مشتق بر اساس علایق پژوهشی جدید نیست: مشکل نوشتن فرضیات و یافته‌هاست، مدیریت سهل‌انگارانه به‌معنای برنامه‌ریزی برای مهم‌ترین فعالیت‌های آرشیوی و مستلزم وجود این فعالیت‌ها نیست. بنابراین، دانش نسل‌های گذشته آرشیوداران دربارهٔ زمینه کارکردی کاملاً از بین رفته و زیر ادعاهای بی‌اهمیت ارزش شهودی و اطلاعاتی مدفون شده است. ارزشی را تصور کنید که ممکن است از ارزشیابی‌های گذشته که آرشیوداران به‌صورت نظام‌مند مستند کرده‌اند حفظ شده باشد که در این ارزشیابی‌ها آرشیوداران فرضیات پشت نمادها و نشانه‌هایی

که روی آن فهرست‌های طبقه‌بندی پرونده‌های حاشیه‌نویسی‌شده را مستند کرده‌اند و این فرضیات به‌عنوان مستندات ارزشیابی عمل می‌کنند. مشکل ما با اقدامات گذشته فقط در زمینه این فهرست‌ها، معیارها یا گرایش به محصولات نیست؛ مشکل ما شکست در حفظ و نگهداری و ثبت زمینه ذهنی است که ارزشیابی را ممکن می‌سازد. من فکر نمی‌کنم هدف این نظریه اجتناب از تأیید صریح این موضوع است که مسئولیت این محدودیت‌ها - یعنی استانداردهای حرفه‌ای متوسط که آرشیوداران برای دارایی‌ها و مدیران آن‌ها استفاده می‌کردند- در گذشته نهفته است. آنچه که ارزشیابی کلان در این زمینه انجام می‌دهد، یادآوری این نکته است که اگر ما در آرزوی بالابردن سطح این رشته فکری هستیم، باید آن را با دقت زیاد به کار گیریم. اما این مسئله یک نظریه یا روش عملی نیست؛ موضوع استانداردهای حرفه‌ای و احتمالاً درک عمومی است.

از چشم‌انداز دیگر، این تحلیل را می‌توان در این سخن کوتاه خلاصه کرد که «تئوری به‌معنای عمل نیست». به‌عبارت‌دیگر، دیانت و امانت‌داری آرشیودار ارزشیاب - و نه مهارت نظری او- به‌عنوان پژوهشگر مستقلی که در زمینه استانداردهای گسترده حرفه‌ای کار می‌کند است که اعتبار تصمیم او مبنی بر نگهداری یا امحا را تضمین می‌کند. بر اساس تجربیات ده‌ساله نویسنده این مقاله در ارزشیابی اداره مرکزی دولت کانادا و در ۲۶ ارزشیابی مجزا، به‌کارگیری روش‌های ارزشیابی ناگزیر به درک تجربیات فراهم‌آوری گذشته و دانش جمع‌آوری‌شده موجود درباره سوابق بستگی دارد. اگر این موضوع را تأیید نکنیم که ارزشیابی همیشه عمل قضاوت - و نه فقط تفسیر یا تحلیل ارتباطات- درباره ارزش سوابق بوده و خواهد ماند، هرگز با کاری که انجام می‌دهیم سازش پیدا نخواهیم کرد. برای رسیدن به هر نتیجه منجمم، ما به‌عنوان کارمندان این کار به تمرکز بر مراحل (یعنی، زمینه‌های تولیدی) و تمرکز شبه‌سنتی بر محصول سوابق نیاز داریم.

علی‌رغم ویژگی‌های گیج‌کننده، رشته نظری، روش‌شناختی و برنامه‌ای ارزشیابی کارکردی کلان چیزی بیشتر از یک نگاه گذرای شاغلان این حرفه را ضمانت می‌کند؛ ارزشیابی کلان سزاوار تعهدی عملی برای کشف استعداد این روش به‌عنوان وسیله‌ای برای سطوح بالاتر گفت‌وگوی حرفه‌ای و قدرت ذهنی زیاد و به‌عنوان مبنایی برای سنجش صحیح نتایج، می‌باشد. در مفهوم کلی نویسنده این مقاله به یکی از طرفداران دیرباور این نظریه و بیشتر روش‌های ارزشیابی کلان که تری کوک معرفی کرده، تبدیل شده است. علی‌رغم کاستی‌ها، بدنه کار ارزشیابی نویسنده از سال ۱۹۹۳ منجر به تلاش برای به‌کارگیری رویکرد ارزشیابی کلان به‌شکلی است که کاترین بیلی آن را «آزمودن دقیق اصول تا سرحد نقطه شکست» (Bailey, 1997, p. 123) می‌خواند. فشار آوردن به نظریه تا سرحد محدودیت‌ها در عمل ارزشیابی ارزشمند است زیرا



از طریق تعریف کردن محدودیت‌هاست که می‌توانیم یک استاندارد حرفه‌ای درست را ایجاد کنیم. اگر حین فرایند آزمون و امتحان کردن این نظریه وسایل مشترکی برای برقراری ارتباط و مقایسه نتایج پیدا کردیم که امکان سطوح بالاتر عمومی‌سازی درباره این نظریه (با توجه به راهبردها، الگوهای اثبات‌شده معیار انتخاب) را فراهم آورده و بنابراین به ما اجازه می‌دهد تا به‌عنوان فردی حرفه‌ای، عمل ارزشیابی اجتماعی را به‌طور مؤثرتر انجام دهیم، نتایج به‌دست آمده ارزش تلاش کردن را دارند.

در قلب الگوی جدید ارزشیابی - که برای تطبیق دادن رشته ما با ضروریات فناوری این عصر طراحی‌شده - ارزشیابی سوابق قرار دارد، یعنی فرایند ظریف و قدیمی قضاوت کردن برای حفظ مشترکات سابقه در حیطه تجربیات مشترک و شهادت‌دادن درباره آنچه که ما را در عصر همسان‌سازی جهانی متفاوت می‌سازد. عمل قضاوت در ارزشیابی سوابق ملاحظاتی درباره تنوع اجتماعی، تجربه گروه اقلیت و اختلاف معانی بسیار را به‌دنبال دارد که به‌وسیله آن افراد می‌توانند ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی را تطبیق داده، پذیرفته و درک کنند؛ آنگاه تجربیات ثبت‌شده آن‌ها به نیرویی تبدیل می‌شود که جوامع متنوع متبوع آن‌ها را از طریق وسایل مشترک که سوابق آرشیوی ثبت می‌کنند، به جلو حرکت می‌دهد. من تا حدودی به این موضوع شک دارم که ثبت این میراث غنی از معنایی از طریق تکیه بر یک نمونه انجام پذیرد. در جست‌وجو برای یک استاندارد ارزشیابی، لازم است آرشیوداران اطمینان پیدا کنند که این استاندارد یک آزمایشگاه آرشیوی، خانه‌ای با اتاق‌های بسیار برای انجام هر آزمایش با استفاده از روش‌های مختلف، باقی می‌ماند. تی. آر. شلنبرگ وقتی مشاهده کرد که «قضاوت‌های مختلف ممکن است به‌خوبی باعث اطمینان‌یافتن از مستندسازی‌های مناسب‌تر اجتماعی شود» (Schellenberg, 1997, p. 149) این الزام را پذیرفت. این شالوده اصلی یک استاندارد ارزشیابی نظری، تجربی و مبتنی بر پژوهش مناسب است. این به‌معنای علم نیست بلکه یک خط قانونی از جست‌وجوی ذهنی است که می‌تواند در مقابل آزمون‌های انسجام منطقی، مقاومت کند. خوشبختانه، در مرحله ایجاد چنین استانداردی، به یاد می‌آوریم که پایان تمام این تلاش‌های حرفه‌ای، بهترین سابقه قرار دارد نه بهترین تفسیر نظری درباره اینکه چگونه می‌توان بهترین سابقه را پیدا کرد. ارزشیابی امتیاز خصوصی نظریه‌پردازان و مدیران نیست: ارزشیابی به تمام کارمندان حرفه‌ای تعلق دارد که با تمام توان خود به‌عنوان پژوهشگران مستقل عمل می‌کنند. در حقیقت نظریه به‌معنای عمل نیست. ممکن است هر کدام از آن‌ها در سال‌های پیش رو باعث غنای دیگری شود.



منابع

- Bailey, Catherine (1997). "From the Top Down: The Practice of Macro-Appraisal", *Archivaria* 43, p. 94.
- Bearman, David and Lytle, Richard H. (1985-86). "The Power of the Principle of Provenance," *Archivaria* 21, pp. 14-27.
- Beaven, Brian P.N. (1995). "Archival Appraisal Report on the Records of the Office of Commissioner of Official Languages", Authority 95/026 unpublished report, submitted and approved, 1995, National Archives of Canada.
- Beaven, Brian P.N. (1998). "Archival Appraisal Report on Common Administrative Records Associated with the Financial Management and Comptrollership Functions of the Government of Canada," unpublished report, submitted June 1998, approved under the signature of the National Archivist, January 2000.
- Booms, Hans (1987). "Society and the Formation of a Documentary Heritage: Issues in the Appraisal of Archival Sources", in Hermina Joldersma and Richard Klumpenhower, eds. and trans., *Archivaria* 24, pp. 69-107.
- Brothman, Brien (1991). "Orders of Value: Probing the Theoretical Terms of Archival Practice", *Archivaria* 32, pp. 78-100.
- Brown, Richard (1991-92). "Records Acquisition and Its Theoretical Foundation: The Case for a Concept of Archival Hermeneutics", *Archivaria* 33, pp. 34-56.
- Brown, Richard (1995). "Macro-Appraisal Theory and the Context of the Public Records Creator", *Archivaria* 40, p. 152 and note 53.
- Brown, Richard (1995). "Macro-Appraisal Theory and the Context of the Public Records Creator", *Archivaria* 40, pp. 121-72.
- Cook, Terry (1991). "The Appraisal of Case Files: Sampling and Selection Criteria for the Government Archives Division, National Archives of Canada", internal report.
- Cook, Terry (1991). *The Archival Appraisal of Records Containing Personal Information: A RAMP Study with Guidelines*.
- Cook, Terry (1992a). "Mind over Matter: Towards a New Theory of Archival Appraisal", in Barbara L. Craig, ed., *The gArchival Imagination. Essays in Honour of Hugh A. Taylor*, pp. 38-70.



- Cook, Terry (1995). "Macroappraisal: The New Theory and Strategy for Records Disposition at the National Archives of Canada", Records Disposition Division, National Archives of Canada, paper originally presented to the Society of American Archivists, p. 4.
- Cox, Richard and Samuels, Helen (1988). "The Archivist's First Responsibility: A Research Agenda to Improve the Identification and Retention of Records of Enduring Value," American Archivist 51, pp. 28-46.
- Eastwood, Terry (1992b). "Towards a Social Theory of Appraisal", in Barbara L. Craig, ed., The Archival Imagination. Essays in Honour of Hugh A. Taylor.
- Government Archives Division, National Archives of Canada, (1991). "An Appraisal Methodology: Guidelines for Performing an Archival Appraisal".
- Government of Canada, National Archives of Canada, (1998). Multi-Institutional Disposition Authorities and Supporting Documents, 1st edition, published for internal circulation within the Government of Canada.
- Greene, Mark (1998). "The Surest Proof": A Utilitarian Approach to Appraisal", Archivaria 45, pp. 127-69.
- Ham, F. Gerald (1975). "The Archival Edge", American Archivist 38, p. 5-13.
- Ham, F. Gerlad (1981). "Archival Strategies for the Postcustodial Era", American Archivist 44, pp. 207-16.
- MacNeil, Heather (1999). "Overview of the InterPARES Project", paper presented in a plenary session of the joint conference of the Association of Canadian Archivists and the Archives Association of Ontario, London, Ontario, 5 June 1999.
- Piché, Jean-Stéphen (1995). "Macro-Appraisal and Duplication of Information: Federal Real Property Management Records", Archivaria 39, pp. 39-50.
- Samuels, Helen (1986). "Who Controls the Past," American Archivist 49, pp. 109-24.
- Schellenberg, T. R. (1956). "The Appraisal of Modern Public Records", National Archives Bulletin 8.
- Schellenberg, T. R. (1965). Modern Archives: Principles and Techniques.
- Schellenberg, T. R. (1965). Modern Archives: The Management of Archives.
- Suderman, Jim (1997). "Appraising Records of the Expenditure Management

- Function: An Exercise in Functional Analysis”, *Archivaria* 43, p. 138.
- Terry Cook, “What is Past is Prologue: A History of Archival Ideas Since 1898, and the Future Paradigm Shift,” *Archivaria* 43 (Spring 1997), pp. 7–63.
 - Wilson, Bruce (1994). “Systematic Appraisal of the Records of the Government of Canada at the National Archives of Canada”, *Archivaria* 38, p. 220.
 - Wilson, Ian E. (1990–91). “Towards a Vision of Archival Services,” *Archivaria* 31, pp. 91–100.

